

درسنامه

درس اول عربی

پایه دوازدهم مشترک

(تجربی و ریاضی)

گروه عربی استان کردستان

بابک فجر

﴿ اَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ﴾	با یکتاپرستی به دین روی آور.
الَّذِينَ فَطَرُوا فِي الْإِنْسَانِ. وَ التَّارِيخُ يَقُولُ لَنَا:	دینداری در انسان فطری(ذاتی) است و تاریخ به ما می گوید .
لَا شَعْبَ مِنْ شُعُوبِ الْأَرْضِ إِلَّا وَ كَانَ لَهُ دِينٌ وَ طَرِيقَةٌ لِلْعِبَادَةِ.	هیچ ملتی از ملت‌های زمین نیست ؛ مگر اینکه برای عبادت دین و روشی داشته باشد . (دارد)
فَالْآثَارُ الْقَدِيمَةُ الَّتِي اكْتَشَفَهَا الْإِنْسَانُ	آثار کهنی که انسان آنها را یافته است .
وَ الْحَضَارَاتُ الَّتِي عَرَفَهَا مِنْ خِلَالِ الْكِتَابَاتِ وَ النُّقُوشِ وَ الرِّسُومِ وَ التَّمَاثِيلِ	و تمدن‌هایی که آنها را در خلال نوشته‌ها ، کنده‌کاری‌ها (نگاره‌ها) ، نقاشی‌ها و تندیس‌ها (مجسمه‌ها) شناخته است
تُوَكِّدُ اهْتِمَامَ الْإِنْسَانِ بِالدِّينِ وَ تَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ فَطَرِيٌّ فِي وَجُودِهِ	همت ورزیدن انسان به دین را تاکید می کند بر اینکه (دینداری) در وجود او فطری است .
وَ لَكِنْ عِبَادَاتِهِ وَ شَعَائِرُهُ كَانَتْ خُرَافِيَّةً	ولی عبادت‌ها و مراسم او خرافی بود ؛
مِثْلُ تَعَدُّدِ الْأَلِهَةِ وَ تَقْدِيمِ الْقَرَابِينَ لَهَا لِكَسْبِ رِضَاهَا وَ تَجَنُّبِ شَرِّهَا.	مانند چند خدایی (تعدد خدایان) و پیشکش کردن(تقدیم) قربانی به خدایان برای کسب خشنودی آنها و دوری از شرشان .
وَ زِدَادَاتُ هَذِهِ الْخُرَافَاتُ فِي أَدْيَانِ النَّاسِ عَلَى مَرِّ الْعُصُورِ.	و در گذر زمان این خرافات در دین‌های مردم افزایش یافت .
وَلَكِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَتْرِكِ النَّاسَ عَلَى هَذِهِ الْحَالَةِ فَقَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ الْكَرِيمِ:	ولی خدای - پر برکت و بلند مرتبه باد نام او - مردم را بر همین حالت رها نساخت؛ قطعاً {او} در کتاب کریمش (با کرامتش) فرموده است :
﴿ أَيْحَسِبِ الْإِنْسَانُ أَنْ يَتْرَكَ سُدًى ﴾	آیا انسان گمان می‌کند (می‌پندارد) که بیهوده رها می‌شود ؟
لِذَلِكَ أَرْسَلَ إِلَيْهِمُ الْأَنْبِيَاءَ لِيُبَيِّنُوا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ وَ الدِّينَ الْحَقَّ.	به همین خاطر پیامبران را برایشان فرستاد تا راه راست و دین حق را برایشان آشکار کنند.
وَ قَدْ حَدَّثَنَا الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ عَنْ سِيرَةِ الْأَنْبِيَاءِ (ع) وَ صِرَاعِهِمْ مَعَ أَقْوَامِهِمُ الْكَافِرِينَ.	و قرآن کریم درباره روش(داستان) پیامبران(ع) و درگیری (مبارزه) آنها با مردمان کافر خود با ما سخن گفته است .
وَ لَنَذْكُرَ مِثْلًا لِإِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ (ع) الَّذِي حَاوَلَ أَنْ يَنْقِذَ قَوْمَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَصْنَامِ.	و باید یاد کنیم داستان ابراهیم خلیل (ع) را که تلاش کرد مردمش را از عبادت بت‌ها نجات دهد .
فَفِي أَحَدِ الْأَعْيَادِ لَمَّا خَرَجَ قَوْمُهُ مِنْ مَدِينَتِهِمْ، بَقِيَ إِبْرَاهِيمَ (ع) وَحِيدًا،	و در یکی از عیدها هنگامی که قوم او از شهرشان خارج شدند ، ابراهیم تنها ماند .
فَحَمَلَ فَاسًا وَ كَسَرَ جَمِيعَ الْأَصْنَامِ فِي الْمَعْبَدِ إِلَّا الصَّنَمَ الْكَبِيرَ	پس تبری را برداشت و همه بت‌ها جز بت بزرگ را در معبد شکست
ثُمَّ عَلَّقَ الْفَاسَ عَلَى كَتْفِهِ وَ تَرَكَ الْمَعْبَدَ.	سپس تبری را روی دوش او آویزان کرد و معبد را ترک کرد .
وَ لَمَّا رَجَعَ النَّاسُ شَاهَدُوا أَصْنَامَهُمْ مَكْسُورَةً	و وقتی که مردم برگشتند ، بت‌هایشان را شکسته دیدند
وَ ظَنُّوا أَنَّ إِبْرَاهِيمَ (ع) هُوَ الْفَاعِلُ فَأَحْضَرُوهُ لِلْمُحَاكَمَةِ وَ سَأَلُوهُ:	و گمان کردند که ابراهیم(ع) این کار را کرده است .(انجام داده است)
فَأَحْضَرُوهُ لِلْمُحَاكَمَةِ وَ سَأَلُوهُ:	پس او را برای محاکمه کردن (دادگاهی کردن) احضار کردند و از او پرسیدند :
﴿ أَأَنْتَ فَعَلْتَ هَذَا بِالْهَتْنَا يَا إِبْرَاهِيمَ ﴾	آیا تو این کار را با خدایانمان انجام دادی ای ابراهیم ؟
فَأَجَابَهُمْ لَمْ تَسْأَلُونَنِي؟! اسألوا الصنم الكبير.	پس به آنان پاسخ داد : چرا از من سؤال می کنید؟! از بت بزرگ سؤال کنید .
بَدَأَ الْقَوْمُ يَتَهَامَسُونَ:	مردم شروع به پیچ کردند(شروع کردند به آهسته سخن گفتن) :
« إِنَّ الصَّنَمَ لَا يَتَكَلَّمُ إِذَا يَقْصِدُ إِبْرَاهِيمَ الْإِسْتِهْزَاءَ بِأَصْنَامِنَا.»	قطعاً بت سخن نمی‌گوید ؛ ابراهیم فقط قصد دارد بت‌های ما را مسخره کند .
وَهُنَا ﴿ قَالُوا حَرِّقُوهُ وَ انصُرُوا آلِهَتَكُمْ ﴾	و در اینجا گفتند : او را بسوزانید و خدایانتان را یاری کنید
فَقَدَّ فَوْهُ فِي النَّارِ فَأَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهَا.	پس او را در آتش انداختند و خداوند او را از آن {آتش} نجات داد.

عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَا حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ		
الصَّحِيحِ	هدف از پیشکش کردن (تقدیم) قربانی به خدایان برای کسب خشنودی آنها و دوری از شرشان بود.	۱- كَانَ الْهَدْفُ مِنْ تَقْدِيمِ الْقَرَابِينَ لِلْآلِهَةِ كَسْبَ رِضَاهَا وَتَجَنُّبَ شَرِّهَا .
الْخَطَا	ابراهیم تبر را روی دوش بت کوچک آویزان کرد	۲- عَلَّقَ إِبْرَاهِيمُ (ع) الْفَأْسَ عَلَى كَيْفِ أَصْغَرِ الْأَصْنَامِ...
الْخَطَا	برخی ملت‌ها برای عبادت دین و روشی نداشتن باشد .	۳- لَمْ يَكُنْ لِبَعْضِ الشُّعُوبِ دِينٌ أَوْ طَرِيقَةٌ لِلْعِبَادَةِ
الصَّحِيحِ	آثار قدیمی (کهنه) همت ورزیدن (توجه) انسان به دین را تاکید می کند	۴- الْأَثَارُ الْقَدِيمَةُ تُؤَكِّدُ اهْتِمَامَ الْإِنْسَانِ بِالْدِينِ .
الصَّحِيحِ	همانا دینداری در انسان فطری (ذاتی) است	۵- إِنَّ التَّوَدِينَ فِطْرِي فِي الْإِنْسَانِ .
الصَّحِيحِ	خداوند انسان را بیهوده رها نمی کند	۶- لَا يَتْرُكُ اللَّهُ الْإِنْسَانَ سُدًى .

اعلموا

مَعَانِي الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ بِالْفِعْلِ وَالْإِنْفَاءِ لِلْجِنْسِ

۱- الْحُرُوفُ الْمُشَبَّهَةُ بِالْفِعْلِ

با معانی دقیق حروف پرکاربرد «إِنَّ، أَنْ، كَأَنَّ، لَكِنَّ، لَيْتَ، لَعَلَّ» آشنا شویم :

■ إِنَّ : جمله پس از خود را تأکید می کند و به معنای «قطعاً، همانا، به درستی که، بی گمان» است؛ مثال:	﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾
بی گمان خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.	

■ أَنَّ : به معنای «که» است و دو جمله را به هم پیوند می دهد؛ مثال:	﴿... قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾
گفت میدانم که خدا بر هر چیزی تواناست.	

نکته اول :

تفاوت **إِنَّ** و **أَنَّ** در چیست ؟

«إِنَّ» ابتدای جمله اسمیه می آید و حالت تأکیدی دارد .

{ **إِنَّ** مُسْتَقْبَلُ الْأُمَّةِ بِيَدِ الْمُعَلِّمِ / **قَطْعًا** آينده امت به دست معلم است }

«أَنَّ» همراه جمله اسمیه است و دو جمله را به وصل می کند . (وسط جمله می آید)

{ **إِعْلَمُ أَنَّ** يَدُ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ / بدان که دست خدا همراه جماعت است }

نکته دوم

ترجمه کردن «إِنَّ» اختیاری است یعنی در تست‌های کنکور چه ترجمه شود و چه ترجمه نشود ایرادی ندارد و مبنای درست و غلط بودن تست نیست . مثال : **إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ** : همانا خداوند تواناست / خداوند توانا است .

نکته سوم :

گاهی حرف «إِنَّ» همراه «ما» به کار می رود : و «إِنَّمَا» باید به صورت «فقط، تنها، بدون شک، مسلماً» ترجمه شود .
إِنَّمَا الْحَقُّ مُنْتَصِرٌ : تنها (فقط) حق پیروز است .

تست: (**إِنَّمَا** وَلِيَكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ **الَّذِينَ** آمَنُوا ...) :

(۱) ولی شما فقط **الله** است و رسول او و **کسانی** که ایمان آورده‌اند ... ← جواب صحیح

(۲) همانا ولی شما خداوند است و پیامبرش و هر کس ایمان بیاورد ...

(۳) سرور شما **بدون شک** **الله** است و پیامبر و آنکه ایمان آورده است ...

(۴) بدرستی که خداوند سرور شما است و رسول او و کسی که ایمان آورده است ...

<p>نکته چهارم : إِنَّ غالباً در اول جمله می آید اما باید یادمان باشد که از «إِنَّ» بعد از فعل های (قَالَ و يَقُولُ) و مشتقات آن استفاده می کنیم. مثال : قَالَ إِنَّ اللَّهَ أَعْلَمُ : «گفت : بی گمان خداوند داناتر است»</p>	
<p>نکته پنجم : انواع «ان» تا کنون با ۴ نوع «ان» در کتاب درسی آشنا شده‌اید که باید در جملات به درستی آنها را تشخیص بدهید «إِنَّ / أَنْ / إِنْ / إِذْ»</p>	
<p>إِنَّ ← حرف شرط است / بعد از آن حتماً فعل می آید / غالباً در ابتدای جمله (فعل شرط و جواب شرط) می آید. / به معنی اگر است .</p>	
<p>أَنْ ← حرف ناصبه است / بعد از آن حتماً فعل (مضارع) می آید / معمولاً در وسط جمله می آید / به معنی «که» است .</p>	
<p>إِنْ ← حروف مشبه است / ابتدای جمله اسمیه می آید / حالت تاکید دارد / به معنای «قطعاً، همانا، به درستی که، بی گمان» است .</p>	
<p>أَنْ ← حروف مشبه است / همراه جمله اسمیه می آید/ و دو جمله رابه هم وصل می کند/ به معنای «که» است. بنابراین « إِنْ و أَنْ » قبل از فعل می آیند اما «إِنَّ و أَنْ» قبل از فعل نمی آیند بلکه قبل از اسم می آید .</p>	
<p>نکته ششم معمولاً «لِأَنَّ» به معنای «زیرا، برای اینکه» است؛ مثال:</p>	
پرسش: لماذا ما سافرت بالطائرة؟	پاسخ: لأنَّ بطائرةً غاليةً.
ترجمه : چرا با هواپیما مسافرت نکردی ؟	ترجمه : برای اینکه (زیرا) بلیط هواپیما گران است .

<p>■ كَأَنَّ : به معنای «گویی» و «مانند» است؛ مثال:</p>	
﴿كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ﴾	آنان مانند یاقوت و مرجان اند.
كَأَنَّ إِرْضَاءَ جَمِيعِ النَّاسِ غَايَةٌ لَا تُدْرِكُ.	گویی خشنود ساختن همه مردم، هدفی است که به دست آورده نمی شود.
<p>نکته : كَأَنَّ را با كان اشتباه نگیرید</p>	

<p>■ لَكِنَّ : به معنای «ولی» و برای کامل کردن پیام و بر طرف کردن ابهام جمله قبل از خودش است؛ مثال:</p>	
﴿... إِنَّ لِلَّهِ لَدُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾	بی گمان خدا دارای بخشش بر مردم است، ولی بیشتر مردم سپاسگزاری نمی کنند.

<p>■ لَيْتَ : به معنای «کاش» و بیانگر آرزوست و به صورت «یا لیت» هم به کار می رود؛ مثال:</p>	
﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ ثَرِيًّا﴾	و کافر می گوید: ای کاش من خاک بودم!

<p>■ لَعَلَّ : یعنی «شاید» و «امید است»؛ مثال:</p>	
﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾	بی گمان ما قرآن را به زبان عربی قرار دادیم امید است شما خردورزی کنید.

معلومات بیشتر

حروف مشبّهة بالفعل بر سر جمله اسمیه (مبتدا و خبر) می آیند و هنگامی که بر اسم ظاهر وارد می شوند، آن را به عنوان اسم خود، منصوب می کنند؛ ولی اعراب خبر را تغییر نمی دهند.

مَهْدِي فَائِزٌ فِي مُسَابَقَةِ كُرَةِ الْمُنْصَدَةِ.

مَهْدِي : مبتدا و مرفوع	فَائِزٌ : خبر و مرفوع
لَيْتَ مَهْدِيًّا فَائِزًا فِي مُسَابَقَةِ كُرَةِ الْمُنْصَدَةِ!	
مَهْدِي : اسم لیت و منصوب	فَائِزٌ : خبر و مرفوع

لیت و لعلّ + ... + فعل مضارع : مضارع التزامی ترجمه می شود	ترجمه فعل بعد از «لیت» و «لعلّ»
لیت + ... + فعل ماضی : ماضی استمراری یا بعید ترجمه می شود .	

تذکر مهم: در ترجمه صحیح باید به سیاق عبارت توجه کرد.

ترجمه هنر و علم است و باید ذوق و سلیقه مترجم همراه توانمندی های زبانی مانند شناخت ویژگی های زبان مبدأ و مقصد باشد.

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ (١): تَرْجِمْ هَاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ الْكَرِيمَتَيْنِ .	
و این، روز رستاخیز است ولی شما خودتان نمی دانستید.»	١- ﴿فَهَذَا يَوْمَ الْبَيْعِ وَ لَكُنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾
بی گمان خدا کسانی را که صف در صف در راه او میجنگند دوست میدارد؛ گویی که ایشان ساختمانی استوارند.	٢- ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بِنْيَانٍ مَرْصُوصٍ﴾

اعلموا

معاني الحروف المشبّهة بالفعل و لا النافية للجنس

٢- لا النافية للجنس

تاکنون با سه معنای حرف «لا» آشنا شده اید:

١- لا به معنای «نه» در پاسخ به «هَلْ» و «أ» مانند أَأَنْتَ مِنْ بَجْنُورِدٍ؟ لا، أَنَا مِنْ بَيْرْجَنْدِ.

٢- لای نفی مضارع مانند لا يَذْهَبُ: نمی رود.

٣- لای نفی مانند لا تَذْهَبُ: نرو.

و به معنای «نباید» بر سر فعل مضارع اول و سوم شخص؛ مانند لا يَذْهَبُ: نباید برود.

در این درس با معنای دیگری برای لا آشنا می شوید.

معنای چهارم «هیچ ... نیست» (وجود ندارد) می باشد و لای نفی جنس نامیده و بر سر «اسم» وارد می شود؛ مثال:

﴿... لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا...﴾	جز آنچه به ما آموخته ای، هیچ دانشی نداریم. (برای ما نیست)
لَا كَنْزَ أَغْنَى مِنَ الْقِنَاعَةِ.	هیچ گنجی بی نیازکننده تر از قناعت نیست.

نکته اول:

اسم بعد از لا نفی جنس **مفتوح** است . ←

اسم پس از لا نفی جنس **بدون ال** است . ←

اسم پس از لا نفی جنس **مفرد** است ←

اسم پس از لا نفی جنس **نکره** است . ←

اسم پس از لا نفی جنس **بدون تنوین** است . ←

لا كَنْزَ ← هیچ گنجی... نیست

نکته دوم :
خوب است بدانیم که خبر لا نفی جنس اغلب به صورت «جار ومجرور» است مثال : لا رَجُلٌ فِي الْحَفْلَةِ . لا ماءً فِي الْبَيْتِ . لا خائِنَ فِي فَرِيقِنَا . لا شَكَّ فِيهِ .
نکته سوم :
اسم لا، بدون «ال» و دارای فتحه دارد اما خبر لا نفی جنس مرفوع است . لا شَيْءٌ أَحْسَنُ مِنَ الْعَفْوِ عِنْدَ الْقُدْرَةِ .
نکته چهارم :
فرق لیس با لا نفی جنس در ترجمه : لیس به معنای «نیست» ، اما لا نفی جنس به معنای «هیچ ... نیست» ترجمه می شود .

تست :
عین الصحیح عن «لا» النافیة للجنس : (۱) لا حیاء و عفاف و أدب إلا لعقل ثابت . (۲) لا العزّة إلا لربنا الرحیم الذی له کل شیء ! (۳) لا أتذكر زمانَ ذهابنا إلى تلك الجولة العلمية (۴) لا شعب من شعوب العالم إلا و له طريقة للعبادة !
کنکور ریاضی ۹۸ لا + اسم مرفوع لا + ال لا + فعل لا + اسم ، مفرد ، مفتوح بدون ال

اخْتَبَرِ نَفْسَكَ (۲): تَرَجِّمْ هَذِهِ الْحَادِيثَ حَسَبَ قَوَاعِدِ الدَّرْسِ.	
۱. لا خَيْرَ فِي قَوْلٍ إِلَّا مَعَ الْفِعْلِ.	هیچ خیری در گفتاری نیست مگر اینکه همراه کردار باشد.
۲. لا جِهَادَ كَجِهَادِ النَّفْسِ.	هیچ جهادی مانند جهاد با نفس نیست. (هیچ جنگی مانند جنگ با خود نیست)
۳. لا لِبَاسٍ أَجْمَلُ مِنَ الْعَافِيَةِ.	هیچ جامه ای (لباسی) زیباتر از تندرستی نیست.
۴. لا فَقْرٌ كَالْجَهْلِ وَ لا مِيرَاثٌ كَالْأَدَبِ.	هیچ فقری مانند نادانی (جهل) و هیچ میراثی (ارثی) مانند ادب نیست.
۵. لا سَوْءٌ أَسْوَأُ مِنَ الْكَذِبِ .	هیچ بدی از دروغ بدتر نیست.

اخْتَبَرِ نَفْسَكَ (۳) اِمْلَأِ الْفَرَاغَ فِي مَا يَلِي ثُمَّ عَيِّنْ نَوْعَ « لا » فِيهِ.		
۱. ﴿ وَ لا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُوا اللَّهَ. ﴾	و کسانی را که غیر خدا را فرا می خوانند دشنام ندهید زیرا که به خدا دشنام می دهند.	لا تَسْبُوا : لا نهی
۲. ﴿ وَ لا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً. ﴾	گفتارشان تو را نباید انوهگین کند زیرا ارجمندی، همه از آن خداست.	لا يَحْزُنْ : لا نهی
۳. ﴿ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ ﴾	آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند برابر هستند؟	لا يَعْلَمُونَ : لا نفی
۴. ﴿ .. رَبَّنَا وَ لا تُحْمَلْنَا ما لا طاقَةَ لَنَا بِهِ ﴾	پروردگارا آنچه توانش را نداریم بر ما تحمّل نکن .	لا تُحْمَلْ : لا نهی لا طاقَةَ : لا نفی جنس
۵. لا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ لا يَرْحَمُ النَّاسَ.	خدا رحم نمی کند به کسی که به مردم رحم نمی کند	لا يَرْحَمُ : لا نفی

التَّمارين		
التَّمْرينُ الْأَوَّلُ: أَيُّ كَلِمَةٍ مِنْ كَلِمَاتِ مُعْجَمِ الدَّرْسِ تُنَاسِبُ التَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةَ؟		
الْفَأْسُ : تَبْر	ابزاري دارای دسته‌ای چوبی و دندانه‌ای پهن از آهن که به کمک آن (اشیاء) قطع می‌شود:	(۱) آله ذات يد من الخشب و سن عريضة من الحديد يقطع بها:
الصنم : بت	تندیسی از سنگ یا چوب یا آهن که به جای خدا عبادت می‌شود.	(۲) تمثال من حجر أو خشب أو حديد يعبد من دون الله.
الكتف : شانه	اندامی از اندامی‌های بدن که بالای تنه واقع می‌شود	(۳) عضو من أعضاء الجسم يقع فوق الجذع.
الحنيف : يكتايرست	ترک کننده باطل و متمایل به دین حق	(۴) التارك للباطل و المتمايل إلى الدين الحق.
بدؤوا يتهامسون : شروع به پیچ‌پیچ کردند	ایشان به سخن گفتن به زبانی پنهان آغاز کردند .	(۵) إنهم بدؤوا يتكلمون بكلام خفي.

التَّمْرينُ الثَّانِي (تَرْجَمَ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ ثُمَّ عَيَّنَ الْحَرْفَ الْمُشَبَّهَ بِالْفِعْلِ وَ لَا النَّافِيَةَ لِلْجِنْسِ .		
كَيْتَ : الْحَرْفُ الْمُشَبَّهَ	بدو گفته شد : وارد بهشت شو . گفت : اي کاش ! قوم من مي‌دانستند . که پروردگار مرا آمرزیده است و از گرامیان قرار داده است.	(۱) ﴿ قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ مَا عَفَّرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ﴾
لَا تَحْزَنُ : لَا نَهْيَ إِنَّ : الْحَرْفُ الْمُشَبَّهَ	اندوهگین نباش زیرا خداوند با ماست.	(۲) ﴿ ... لَا تَحْزَنُ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا ... ﴾
لَا إِلَهَ : لَا النَّافِيَةَ لِلْجِنْسِ	هیچ خدایی جز خداوند نیست	(۳) ﴿ ... لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ... ﴾
لَا دِينَ / لَا عَهْدَ : لَا النَّافِيَةَ لِلْجِنْسِ	کسی که هیچ {وفای به} عهد و پیمانی ندارد ، هیچ دینی ندارد	(۴) لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَهْدَ لَهُ .
إِنَّ مِنْ : الْحَرْفُ الْمُشَبَّهَ	از سنت است که مرد (فرد میزبان) همراه مهمانش تا درب خانه بیرون رود .	(۵) إِنَّ مِنْ السَّنَةِ أَنْ يَخْرُجَ الرَّجُلُ مَعَ صَيفِهِ إِلَى بَابِ الدَّارِ

التَّمْرينُ الثَّلَاثُ:		
أ. إقرأ الشعر المسنوب إلى الإمام علي، ثم عين ترجمة الكلمات التي تحتها خط.		
ب. استخرج من الأبيات اسم الفاعل، و الفعل المجهول، و الجار و المجرور، و الصفة و الموصوف		
النسب : دودمان	أب : پدر	أبها الفأخر جهلاً بالنسب
النسب : دودمان	أب : پدر	إمّا الناس لأمّ و لأب
النسب : دودمان	أب : پدر	إمّا الناس لأمّ و لأب
النسب : دودمان	أب : پدر	إمّا الناس لأمّ و لأب

هل تراهم خلقوا من فضة	أم حديد أم نحاس أم ذهب	آیا آنان را می بینی (می پنداری) که از نقره، آهن، مس یا طلا آفریده شده اند؟
تراهم : آنان را می بینی	نحاس : مس	خلقوا : فعل مجهول
من فضة : جار ومجرور		

بل تراهم خلقوا من طينة	هل سوى لحم و عظم و عصب	بلکه آنان را می بینی از تگه گلی آفریده شده اند. آیا به جز گوشت و استخوان و پی اند؟
طينة : گل	عظم : استخوان	خلقوا : فعل مجهول
من طينة : جار ومجرور		

إنما الفخر لعقل ثابت	و حياء و عفاف و أدب	افتخار، تنها به خردی استوار، شرم، پاکدامنی و ادب است.
إنما : تنها	حياء : شرم	للعقل ثابت : موصوف و صفت
عقل : جار ومجرور	ثابت : اسم فاعل	للعقل ثابت : موصوف و صفت

التَّمْرَيْنِ الرَّابِعُ: تَرْجِمِ الْحَادِيثَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ.	
هر غذایی که نام خدا بر آن یاد نشود، ... و هیچ برکتی در آن نیست.	(۱) كُلُّ طَعَامٍ لَا يَذْكُرُ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ ... وَلَا بَرَكَهَ فِيهِ. الفعل المجهول و نوع لا
لا بَرَكَهَ : لا النَّافِيَةُ لِلجِنْسِ	يَذْكُرُ : فعل مجهول
(۲) لَا تَغْضَبْ فَإِنَّ الْغَضَبَ مَفْسَدَةٌ. نوع الفعل	
خشمگین نشو؛ زیرا خشم مایه تباهی است.	لا تَغْضَبْ : فعل مضارع نهی
(۳) لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنَ الْجَهْلِ وَلَا عِبَادَةَ مِثْلَ التَّفَكُّرِ.	
هیچ فقری سخت تر از نادانی نیست و هیچ عبادتی مانند اندیشیدن نیست	المضاف إليه و نوع لا
لا النَّافِيَةُ لِلجِنْسِ	لا فَقْرَ / لا عِبَادَةَ : مضاف إليه
(۴) لَا تَطْعَمُوا الْمَسَاكِينَ مِمَّا لَا تَأْكُلُونَ. (نوع لا، و مفرد «مساکین»)	
از آنچه خودتان نمی خورید به مستمندان نخورانید.	لا تَطْعَمُوا : لا نهی
مفرد الْمَسَاكِينَ : مسکین	لا تَأْكُلُونَ: لا نفی
(۵) لَا تَسْبُوا النَّاسَ فَتَكْتَسِبُوا الْعِدَاوَةَ بَيْنَهُمْ.	
به مردم دشنام ندهید که بین آنها دشمنی به دست آورید.	فَعَلَ النَّهْيِ، وَ مُضَادَّ عِدَاوَةَ
لا تَسْبُوا : لا نهی	متضاد عِدَاوَةَ : صِدَاقَةٌ
(۶) خُذُوا الْحَقَّ مِنْ أَهْلِ الْبَاطِلِ وَلَا تَأْخُذُوا الْبَاطِلَ مِنْ أَهْلِ الْحَقِّ كَوْنُوا نَقَادَ الْكَلَامِ.	
حق را از اهل باطل فراگیرید و باطل را از اهل حق فرا نگیرید، نقد کنندگان سخن باشید.	(الْمَحَلُّ الْعَرَابِيُّ لِمَا تَحْتَهُ حَطٌّ)
منْ أَهْلِ : جارو مجرور	الْبَاطِلُ : مفعول مضاف إليه

الْتَمَرِينُ الْخَامِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ .				
جَلَسَ: نشست	جَلَسْنَا:	لَا تَجْلِسُوا:	اجْلِسْنَ:	الْجَالِس
نشستیم	نشستیم	ننشینید	بنشینید	نشسته
فعل ماضی	فعل ماضی	فعل مضارع نهی	فعل امر	اسم فاعل

أَجْلَسَ: نشانید				
أَجْلَسُ:	لَا تُجْلِسِي:	لَمْ يَجْلِسُوا:	سَيَجْلِسُ:	
بنشان	ننشان	ننشانیدند (ننشانیده‌اند)	خواهد نشانید	
فعل امر	فعل مضارع نهی	ماضی ساده منفی (ماضی نقلی منفی)	فعل مضارع آینده	

عَلِمَ: دانست				
قَدْ عَلِمَتْ:	لَمْ أَعْلَمْ:	اعْلَمْ:	لَا يَعْلَمُ:	
دانسته‌ای	ندانستم - (ندانسته‌ام)	بدان	نمی‌داند	
فعل ماضی نقلی	ماضی ساده منفی (ماضی نقلی منفی)	فعل امر	فعل مضارع منفی	

عَلَّمَ: یاد داد				
قَدْ يَعْلَمُ:	لَنْ يَعْلَمَ:	أَعْلَمُ:	لِيَعْلَمَ:	
شاید (گاهی) یاد می‌دهد	یاد نخواهد داد	یاد می‌دهم	باید یاد بدهد	
فعل مضارع	فعل مضارع آینده منفی	فعل مضارع متکلم وحده	فعل امر غایب	

قَطَعَ: برید				
قُطِعَ:	كَانَا يَقْطَعَانِ:	الْمَقْطُوعُ:	لَا تَقْطَعُ:	
بریده شد	می‌بریدند	بریده شده	نبر	
فعل ماضی مجهول	فعل ماضی استمراری	اسم مفعول	فعل مضارع نهی	

انْقَطَعَ: بریده شد				
مَا انْقَطَعَ:	سَيَنْقَطِعُ:	الانْقِطَاعُ:	لَنْ يَنْقَطِعَ:	
بریده نشد	بریده خواهد شد	بریده شدن	بریده نخواهد شد	
فعل ماضی منفی	فعل مضارع آینده	مصدر	فعل مضارع آینده منفی	

عَفَرَ: آمرزید				
قَدْ عَفَرَ:	لَا يُعْفَرُ:	الْمَغْفُورُ:	الْعَفَّارُ:	
آمرزیده است	آمرزیده نمی‌شود	آمرزیده شده	بسیار آمرزنده	
فعل ماضی نقلی	فعل مضارع منفی	اسم مفعول	اسم مبالغة	

اسْتَعْفَرَ: آمرزش خواست				
قَدْ اسْتَعْفَرْتُمْ:	الاسْتِعْفَارُ:	لَا يَسْتَعْفِرُونَ:	اسْتَعْفِرُ:	
آمرزش خواسته‌اید	آمرزش خواستن	آمرزش نمی‌خواهند	آمرزش می‌خواهم	
فعل ماضی نقلی	مصدر	فعل مضارع منفی	فعل مضارع متکلم وحده	

الْتَمَرِينُ السَّادِسُ: اِقْرَأْ هَذِهِ الْأَنْشُودَةَ ثُمَّ تَرَجِّمَهَا إِلَى الْفَارْسِيَّةِ.				
يَا إِلَهِي يَا إِلَهِي	يَا مَجِيبَ الدَّعَوَاتِ	ای خدای من، ای خدای من، ای برآورنده دعاها		
اجْعَلِ الْيَوْمَ سَعِيداً	وَ كَثِيرَ الْبَرَكَاتِ	امروز را خوش اقبال و پربرکت بگردان (قرار بده)		
وَ اَمَلًا الصِّدْرَ اَنْشِرَاحاً	وَ قَمِي بِالْبِسْمَاتِ	و سینه را از شادمانی و دهانم را از لبخندها پرکن		
وَ اعْنِي فِي دُرُوسِي	وَ اَدِّءِ الْاَوْجَابِ	ومرا در درس‌هایم و انجام تکالیف یاری کن .		
وَ اَنْزِعْ قَلْبِي وَ قَلْبِي	بِالْعُلُومِ النَّافِعَاتِ	و خردم و دلم را با دانش‌های سودمند روشن کن (نورانی کن)		
وَ اجْعَلِ التَّوْفِيقَ حَظِي	وَ نَصِيبِي فِي الْحَيَاةِ	و موفقیت را بخت و بهره من در زندگی قرار بده .		
وَ اَمَلًا الدُّنْيَا سَلَاماً	شَامِلاً كُلَّ الْجِهَاتِ	و دنیا را از صلحی فراگیر از هر جهت پر کن .		
وَ اِحْمِنِي وَ اِحْمِ بِلَادِي	مَنْ شُرُورِ الْاِحْدَاثِ	و از من و کشورم (سرزمینم) از پيشامدهای بد نگهداری کن .		

الْتَمَرِينُ السَّابِعُ: ضَعُ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مَنَاسِبَةً.		
۱- قَالَ الْإِمَامُ الْحَسَنُ (ع) :	امام حسن(ع) فرمود: بی گمان بهترین نیکی،	(أَنْ • إِنَّ • لَكِنَّ •)
«...أَحْسَنَ الْحَسَنَ الْخُلُقُ الْحَسَنُ.»	خُلُقِ نِيكُوسْت	
إِنَّ: جمله پس از خود را تأکید می کند و به معنای «قطعاً، همانا، به درستی که، بی گمان» است و اول جمله می آید؛ (أَنْ وَسَطِ جَمَلِهِ مِی آید		
۲- سَأَلَ الْمُدِيرُ: أُمِّي فِي الْمَدْرَسَةِ طَالِبٌ؟	از مدیر سوال شد: آیا دانش آموزی در مدرسه هست؟	(لَإِنَّ • لَا • قَانَ •)
فَأَجَابَ: «... طَالِبٌ هُنَا»	پس جواب داد: «هیچ دانش آموزی اینجا نیست.»	
لا نفی جنس است به معنای «هیچ ... نیست» می باشد، بر سر «اسم» وارد می شود؛		
۳- حَضَرَ السَّاحَ فِي قَاعَةِ الْمَطَارِ؛ ... الدَّلِيلُ لَمْ يَحْضُرَ .	گردشگران در سالن فرودگاه حاضر شدند؛	(أَنْ • لَكِنَّ • لَعَلَّ •)
	ولی راهنما حاضر نشده است	
لَكِنَّ: به معنای «ولی» و برای کامل کردن پیام و بر طرف کردن ابهام جمله قبل از خودش است؛		
۴- تَمَنَّى الْمُزَارِعُ: «... الْمَطَرُ يَنْزِلُ كَثِيرًا!»	کشاورز آرزو کرد: «ای کاش باران ببارد!»	(كَأَنَّ • لِأَنَّ • كَيْتَ •)
کَيْتَ: به معنای «کاش» و بیانگر آرزوست		
۵- لِمَاذَا يَبْكِي الطِّفْلُ؟ - ... جَائِعٌ .	چرا کودک گریه می کند زیرا گرسنه است	(أَنَّهُ • لِأَنَّهُ • كَيْتَ •)
معمولاً «لِأَنَّ» به معنای «زیرا، برای اینکه» است؛ و درجواب لماذا آمده است.		

الْتَمَرِينُ الثَّامِنُ: أَكْمَلْ تَرْجَمَةً هَذَا النَّصِّ؛ ثُمَّ اكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ.		
حِينَ يَرَى «الطَّائِرُ الدَّكِّيَّ» حَيَوَانًا مُفْتَرِسًا قَرَبَ عُشِّهِ، يَتَظَاهَرُ أَمَامَهُ بِأَنَّ جَنَاحَهُ مَكْسُورٌ، فَيَتَبَعُ الْحَيَوَانَ الْمَفْتَرِسَ هَذِهِ الْفَرِيَسَةَ، وَ يَتَبَعِدُ عَنِ الْعُشِّ كَثِيرًا. وَ عِنْدَمَا يَتَأَكَّدُ الطَّائِرُ مِنْ خُدَاعِ الْعَدُوِّ وَ ابْتِعَادِهِ وَ إِنْقَاذِ حَيَاةِ فِرَاخِهِ، يَطِيرُ بَغْتَةً.		
پرنده باهوش هنگامی که جانور درنده ای را نزدیک لانه اش می بیند، روبه رویش وانمود می کند که بالش شکسته است، در نتیجه جانور درنده این شکار را تعقیب می کند و از لانه بسیار دور می شود و وقتی که این پرنده از فریب دشمن و دور شدنش و نجات زندگی جوجه هایش مطمئن می شود، ناگهان پرواز می کند.		
۱- تَمَنَّى: آرزو داشت «مضارع: يَتَمَنَّى	۲- مَكْسُورٌ: شکسته	۳- تَبِعَ: تعقیب کرد
۴- فَرِيَسَةَ: شکار «جمع: فَرَائِسُ	۵- تَأَكَّدَ: مطمئن شد	۶- خُدَاعٌ: فریب
ثُمَّ اكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ.		
حِينَ يَرَى «الطَّائِرُ الدَّكِّيَّ» (فاعل و مرفوع) الدَّكِّيَّ « حَيَوَانًا (مفعول و منصوب) مُفْتَرِسًا (صفت و منصوب) قَرَبَ عُشِّهِ (مضاف اليه و مجرور)، يَتَظَاهَرُ أَمَامَهُ بِأَنَّ جَنَاحَهُ مَكْسُورٌ، فَيَتَبَعُ الْحَيَوَانَ (فاعل و مرفوع) الْمَفْتَرِسَ (مفعول و منصوب) هَذِهِ الْفَرِيَسَةَ، وَ يَتَبَعِدُ عَنِ الْعُشِّ (جار و مجرور) كَثِيرًا. وَ عِنْدَمَا يَتَأَكَّدُ الطَّائِرُ مِنْ خُدَاعِ (مجرور به حرف جر) الْعَدُوِّ وَ ابْتِعَادِهِ وَ إِنْقَاذِ حَيَاةِ (مضاف اليه و مجرور) فِرَاخِهِ، يَطِيرُ بَغْتَةً.		

مَكَّةُ الْمَكْرَمَةُ وَ الْمَدِينَةُ الْمُنَوَّرَةُ	
حج خانه {خدا} بر مردم بر کسانی که بتوانند به سوی آن راه یابند واجب الهی است.	﴿... لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مِنْ اسْتِطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا...﴾
مکه مکرمه و مدینه منوره	مَكَّةُ الْمَكْرَمَةُ وَ الْمَدِينَةُ الْمُنَوَّرَةُ
اعضای خانواده روبه روی تلویزیون نشستند.	جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ أَمَامَ التَّلْفَازِ مُشْتاقِينَ
در حالی که حاجی ها را در فرودگاه تماشا می کردند	يَشَاهِدُونَ الْحُجَّاجَ فِي الْمَطَارِ
عارف به پدر و مادرش نگاه کرد، پس اشک هایشان را دید که از چشمانشان پی درپی می افتند (سرازیر می شدند).	نَظَرَ « عَارِفٌ » إِلَى وَالِدَيْهِ فَرَأَى دُمُوعَهُمَا تَتَساقَطُ مِنْ أَعْيُنِهِمَا.
پس عارف با تعجب از پدرش پرسید: ای پدرم، چرا گریه می کنی؟!	فَسَأَلَ عَارِفٌ وَالِدَهُ مَتَعَجِبًا: يَا أَبِي لِمَ تَبْكِي؟
پدر: وقتی مردم را می بینم که به حج می روند، خاطراتم از برابرم می گذرند؛	الْأَبُ: حِينَما أَرَى النَّاسَ يَذْهَبُونَ إِلَى الْحَجِّ، تَمُرُّ أَمَامِي ذِكْرِيائِي
و با خودم می گویم: ای کاش من بار دیگر بروم.	فَأَقُولُ فِي نَفْسِي: يَا لَيْتَنِي أَذْهَبُ مَرَّةً أُخْرَى!
رقیه: ولی تو فریضه حج راهمراه مادرم درسال گذشته بجا آوردی!	رَقِيَّةُ: وَلَكِنَّكَ أَدَيْتَ فَرِيضَةَ الْحَجِّ فِي السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ مَعَ أُمِّي!
مادر: پدرتان مشتاق دو حرم شریف: مسجد الحرام و مسجد پیامبر؛ و همچنین [قبرستان] بقیع شریف شده است.	الْأُمُّ: لَقَدْ اشْتاقَ أَبُوكُمْا إِلَى الْحَرَمَيْنِ الشَّرِيفَيْنِ وَ الْبَقِيعِ الشَّرِيفِ.
عارف: ای مادر، آیا تو نیز مشتاق هستی؟!	عَارِفٌ: أَنْتِ مُشْتاقَةٌ أَيْضًا يَا أُمًّا؟
مادر: بله، البته پسرکم.	الْأُمُّ: نَعَمْ، بِالتَّأَكِيدِ يَا بَنِي.
پدر: هر مسلمانی وقتی این صحنه را می بیند، مشتاق آن می شود.	الْأَبُ: كُلُّ مُسْلِمٍ حِينَ يَرِي هَذَا الْمَشْهَدَ يَشْتاقُ إِلَيْهَا.
عارف: خاطرات شما از حج چیست؟	عَارِفٌ: مَا هِيَ ذِكْرِيائُكُمْا عَنِ الْحَجِّ؟
پدر: به یاد می آورم چادرهای حاجیان در منا و عرفات، رمی جمرات (پرتاب سنگ ها) و طواف (گردش) گرد کعبه شریف را،	الْأَبُ: أَتَذْكُرُ خِيَامَ الْحُجَّاجِ فِي مَنَى وَ عَرَفَاتِ وَ رَمِي الْجَمَرَاتِ وَ الطَّوَافِ حَوْلَ الْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ،
و سعی میان صفا و مروه و زیارت بقیع شریف را (به یاد می آورم).	وَ السَّعْيِ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ وَ زِيَارَةَ الْبَقِيعِ الشَّرِيفِ.
مادر: و من کوه نور را به یاد می آورم که پیامبر در غار حرا واقع در قلعه آن عبادت می کرد.	الْأُمُّ: وَ أَنَا أَتَذْكُرُ جَبَلَ النُّورِ الَّذِي كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يَتَعَبَّدُ فِي غَارِ حِرَاءِ الْوَأَقِعِ فِي قَمْتِهِ.
رقیه: من در کتاب دینی (دین و زندگی) خواندم که نخستین آیات قرآن در غار حرا بر پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نازل شد.	رَقِيَّةُ: أَنَا قَرَأْتُ فِي كِتَابِ التَّرْبِيَةِ الدِّينِيَةِ أَنَّ أَوْلَى آيَاتِ الْقُرْآنِ نَزَلَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ فِي غَارِ حِرَاءِ.
ای مادر، آیا غار را دیدی؟	هَلْ رَأَيْتِ الْغَارَ يَا أُمًّا؟
مادر: نه، ای دخترکم. غار بالای کوهی بلند واقع است،	الْأُمُّ: لَا يَا بَنِيَّتِي. الْغَارُ يَقَعُ فَوْقَ جَبَلٍ مُرْتَفِعٍ،
(که جز افراد قوی نمی توانند از آن بالا بروند) یا (که فقط افراد قوی می توانند از آن بالا بروند)	لَا يَسْتَطِيعُ صَعُودَهُ إِلَّا الْأَقْوِيَاءُ.
و تو می دانی که پایم درد می کند.	وَ أَنْتِ تَعْلَمِينَ رَجُلِي تَوَلْمَنِي.
رقیه: آیا غار ثور را که پیامبر در راه هجرتش به مدینه منوره به آن پناه برد دیدید؟	رَقِيَّةُ: هَلْ رَأَيْتِما غَارَ ثُورِ الَّذِي لَجَأَ إِلَيْهِ النَّبِيُّ ﷺ فِي طَرِيقِ هِجْرَتِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ؟
پدر: نه، ای عزیزم؛ من آرزو دارم که همراه همه اعضای خانواده و نزدیکان به زیارت مکه مکرمه و مدینه منوره بار دیگر مشرف بشوم	الْأَبُ: لَا، يَا عَزِيزَتِي؛ أَنَا أَمْنِي أَنْ أَتَشَرَّفَ مَعَ جَمِيعِ أَعْضَاءِ الْأُسْرَةِ وَ مَعَ الْأَقْرَبَاءِ لِيَزِيَارَةَ مَكَّةِ الْمَكْرَمَةِ وَ الْمَدِينَةِ الْمُنَوَّرَةِ مَرَّةً أُخْرَى
و این مکان ها را زیارت کنم.	وَ أَزُورَ هَذِهِ الْأَمَاكِنَ.

الْمَعْجَم		
زَارَ : دیدار کرد (مضارع: يَزور) « زُرْتُ: دیدار کردم » الْقِمَّةُ : قلّه «جمع: الْقِمَم» لَجَأَ إِلَى : به ... پناه بُرد مَرَّ : گذر کرد (مضارع: يَمْر) الْمَشْهَدُ : صحنه	تَعَبَدَ : عبادت کرد التَّلْفَازُ : تلویزیون الْخِيَامُ : چادرها «مفرد: الْخَيْمَة» الرَّجْلُ : پا «جمع: الْأَرْجُل» رَمَى الْجَمْرَاتِ : پرتاب ریگ ها (در مراسم حج) السَّعْيُ : دویدن ، تلاش	أَلَمَ : به درد آورد (مضارع: يُوْلِم) «رَجُلِي تُوْلِمْنِي: پایم درد م میکند» اشْتَأَقَ : مشتاق شد (مضارع: يَشْتَأِقُ) أُمَامَهَ : ای مادرم بَنِيَّ : پسرکم بَنِيَّتِي : دخترکم

عَيْنُ جَوَابِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ مِنَ الْعَمُودِ الثَّانِي. (اِثْنَانِ زَائِدَانِ)

لِمَاذَا لَمْ تَصْعَدْ وَالِدَةُ عَارِفٍ وَ رَقِيَّةُ جَبَلِ النُّورِ؟	لِأَنَّ رَجُلَ الْأُمِّ كَانَتْ تُؤْلِمُهَا.	
چرا مادر عارف و رقیه از کوه نور بالا نرفت؟	زیرا پای مادر درد می کرد.	
مَاذَا كَانَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ يَشَاهِدُونَ؟	الْحَجَّاجِ فِي الْمَطَارِ.	اشْتَأَقَ إِلَيْهِ.
اعضای خانواده چه چیزی می دیدند؟	حاجیان در فرودگاه را	
أَيْنَ جَلَسَ أَعْضَاءُ الْأُسْرَةِ؟	أَمَامَ التَّلْفَازِ.	
اعضای خانواده کجا نشستند؟	در برابر تلویزیون	
كَيْفَ يَكُونُ جَبَلُ النُّورِ؟	يَكُونُ مُرْتَفِعًا.	
کوه نور چگونه می باشد؟	بلند می باشد.	
مَنْ كَانَ يَبْكِي؟	وَالِدَا الْأُسْرَةِ.	رَأْسِي يُؤْلِمُنِي
چه کسی گریه می کرد؟	پدر و مادر خانواده	

اعلموا ألحال (قید حالت) آیا ترجمه این سه جمله یکسان است؟		
ج	ب	الف
رَأَيْتُ الْوَلَدَ، مَسْرُورًا.	رَأَيْتُ الْوَلَدَ الْمَسْرُورَ.	رَأَيْتُ وَكَدًا مَسْرُورًا.
پسر را خوشحال دیدم.	پسر خوشحال را دیدم .	پسر خوشحالی را دیدم.

مَسْرُورًا در جمله الف و الْمَسْرُورَ در جمله ب چه نقشی دارند؟

آیا مَسْرُورًا در جمله ج نیز همان نقش را دارد؟

در جمله اول کلمه «مَسْرُورًا» صفت «وَكْدًا» و در جمله دوم «الْمَسْرُورَ» صفت «الْوَلَدَ» و در جمله سوم «مَسْرُورًا» حالت «الْوَلَدَ» است.

برخی کلمات یا عبارات در جمله، حالت یک اسم (فاعل، مفعول، نائب فاعل...) را هنگام وقوع فعل نشان می دهند. به چنین کلماتی در فارسی «قید حالت» و در عربی «حال» می گوئیم. (جمله ج) و به آن اسم (فرد یا افراد) که قید حالت برایش آورده شده است ذوالحال (صاحب حال یا مرجع حال) گفته می شود. و معمولاً معرفه است (معرفه: اسم ال..... / اسم علم / ضمیر)

دَهَبَتِ الْبِنْتُ الْفَرِحَةَ.	(دختر خوشحال رفت)
دَهَبَتِ الْبِنْتُ فَرِحَةً.	(دختر با خوشحالی رفت)
صفت	قید حالت (حال)

اَشْتَغَلَ مَنْصُورٌ فِي الْمَرْعَةِ نَشِيطًا.

ذوالحال

حال(قید حالت)

نکته ۱: حال یا همان قید حالت در جمله دارای ویژگی‌های زیر است که در تشخیص به ما کمک می‌کند که در پیدا کردن دچار اشتباه نشویم.

- ۱- حال (قید حالت) باید نکره باشد. (پس کلمه‌ای که «ال» دارد می‌تواند به عنوان حال به کار برود)
- ۲- حال (قید حالت) باید منصوب باشد. (پس آخر کلمه یکی از این علامت‌ها — / ین(در اسم‌های مثنی) / ین(در اسم‌های جمع مذكر) / ات(در اسم‌های جمع مؤنث) را می‌گیرد.)
- ۳- حال (قید حالت) معمولاً به صورت اسم فاعل، اسم مفعول، و یا اسمی که معنی صفت ساده یا مطلق فارسی می‌دهد می‌باشد.

اَشْتَغَلَ مَنْصُورٌ فِي الْمَرْعَةِ نَشِيطًا

نکته ۲: در زبان عربی بسیاری از اوقات قید حالت در انتهای جمله می‌آید؛ مانند:
وَقَفَّ الْمُهَنْدِسُ الشَّابُّ فِي الْمَصْنَعِ مَبْتَسِمًا.
الْأَلْعَبُونَ الْإِيرَانِيُّونَ رَجَعُوا مِنَ الْمَسَابِقَةِ مَبْتَسِمِينَ.
هَاتَانِ الْبُنْتَانِ قَامَتَا بِجَوْلَةٍ عِلْمِيَّةٍ فِي الْإِنْتَرْنِتِ مَبْتَسِمَتَيْنِ.
نکته ۳: حال باید از نظر جنس (مذكر و مؤنث) و تعداد (مفرد، مثنی، جمع) با ذوالحال خود مطابقت داشته باشد.
نکته ۴: در جمله اگر مفرد یا مثنی یا جمع باشد، در زبان فارسی به صورت مفرد ترجمه می‌شود.

حال	اخْتَبَرْنَا نَفْسَنَا. عَيْنِ «الْحَالِ» فِي الْجُمْلَةِ التَّالِيَةِ.	
مَتَأَخَّرِينَ	مسافران با تأخیر به فرودگاه رسیدند و سوار هواپیما شدند.	وَصَلَ الْمُسَافِرَانِ إِلَى الْمَطَارِ مَتَأَخَّرِينَ وَرَكِبَا الطَّائِرَةَ.
راضیه	دختر دانش آموز در انجام تکلیف هایش با خشنودی تلاش می کند و به مادرش کمک می کند.	تَجْتَهِدُ الطَّالِبَةُ فِي آدَاءِ واجِبَاتِهَا رَاضِيَةً وَتُسَاعِدُ أُمَّهَا.
فَرِحِينَ	امروز تماشاگران با خوشحالی تیم برنده شان را تشویق می کنند.	يَشْجَعُ الْمُتَفَرِّجُونَ فَرِيْقَهُمُ الْفَائِزَ فَرِحِينَ الْيَوْمَ.
مَجْدِّينَ	دو دختر دانش آموز (دانش آموزان دختر) با جدیت درسهایشان را می خوانند.	الطَّالِبَاتُ تَقْرَأْنَ دُرُوسَهُمَا مَجْدِّينَ.

نکته ۵: گاهی قید حالت به صورت جمله اسمیه همراه با حرف «واو حالیه» و به دنبال آن یک ضمیر می آید؛ مثال:

الف) رَأَيْتُ الْفَلَّاحَ وَهُوَ يَجْمَعُ الْمَحْصُولَ. ب) أَشَاهَدُ قَاسِمًا وَهُوَ جَالِسٌ بَيْنَ الشَّجَرَتَيْنِ.

کشاورز را دیدم در حالی که محصول را جمع می کرد. قاسم را می بینم در حالی که میان دو درخت نشسته است.

نکته ۶:

- جمله حالیه بعد از یک جمله کامل می آید
- جمله حالیه مطلبی را درباره اسم معرفه که قبل از آن آمده بیان می کند.
- از این فرمول می توان برای شناسایی جمله حالیه استفاده کرد:
فعل + اسم معرفه + و + ضمیر + (اسم یا فعل)

جمله حالیه

نکته ۷: در جمله الف قید حالت به صورت ماضی استمراری ترجمه می شود.

نکته ۸: در جمله حالیه از «در حالی که» برای ترجمه کمک می گیریم.

عین الصحیح : تست : عمومی خارج ۹۸

- ۱) رَأَيْتُ مُعَلِّمًا مَسْرُورًا وَهُوَ يَجِيبُ عَلَيَّ أَسْئَلَةَ التَّلَامِيذِ : معلم را در حالی که خوشحال بود دیدم که به سؤالات دانش آموزان پاسخ می داد!
- ۲) حان (=جاء) وقت الامتحانات و أنتم غافلون عنها : زمان امتحانات فرا رسید در حالی که شما از آن غافل هستید ! ***
- ۳) دعوت صديقي و هو يكتب رسالة : دوستم را دعوت کردم در حالی که نامه ای نوشته بود!
- ۴) يُسَاعِدُ الْوَلَدَ أُمَّهُ مَبْتَسِمَةً : فرزند در حالی که خندان است به مادرش کمک می کند

عین ما فيه الحال : (ریاضی ۹۸)

- ۱- جاء لنا مدعوون كثيرون و هم تناولوا الطعام في ساعة متأخرة! (در این جمله مدعوون نکره است) = جمله وصفیه
- ۲- جاء ضيوف كثيرون و جاء صاحب البيت و استقبلهم بحفاوة!
- ۳- جاء الضيوف الكثيرون و هم يتكلمون عن ذكريات الضيافة *** (در این جمله الضيوف معرفه است) = جمله حالیه
- ۴- جاء لنا المدعوون الكثيرون حين كُنَّا نَتَلَمَّعُ مَعَ أَصْدِقَائِنَا

عین ما فيه الحال: ریاضی ۹۹

- ۱) إِنَّ الشَّجْرَةَ الْخَبِزَ شَجْرَةٌ عَجِيبَةٌ وَ تَحْمَلُ الْأَثْمَارَ فِي نَهَائَةِ الْأَغْصَانِ !
- ۲) رَأَيْتُ شَجْرَةَ الْخَبِزِ وَ هِيَ تَحْمَلُ أَثْمَارَهَا فِي نَهَائَةِ أَغْصَانِهَا ! ***
- ۳) رَأَيْتُ شَجْرَةَ الْخَبِزِ الَّتِي تَحْمَلُ الْأَثْمَارَ فِي نَهَائَةِ الْأَغْصَانِ !
- ۴) شَجْرَةُ الْخَبِزِ شَجْرَةٌ تَحْمَلُ أَثْمَارَهَا فِي نَهَائَةِ أَغْصَانِهَا !

عین الصحیح للفراغات: انسانی / اختصاصی ۹۹

«رَبِّمَا تَسْتَطِيعُ أَنْ تَمْلِكَ كُلَّ مَا تَرِيدُ وَ أَنْتَ ظَالِمٌ، وَلَكِنْ عِنْدَمَا يَدْعُو عَلَيْكَ مَظْلُومٌ تَفْقَدُ كُلَّ مَا مَلَكَتْ فَقَدْنَا أَبَدِيًّا»
.....بتوانی هر چه را بخواهی مالک شوی..... ولی وقتی که یک مظلوم تو را نفرین می کند، همه آنچه را بدست آورده ای از دست می دهی.

(۲) چه بسا / درحالیکه ستمکاری / تا ابد ***

(۱) شاید / با ستمکار بودنت / مطمئناً

(۴) چه بسا / با ستمکار بودنت / مطمئناً

(۳) شاید / حال آنکه ظالمی / تا زمانی

حال	اخْتَبِرْ نَفْسَكَ: تَرَجِمِ الْآيَاتِ الْكَرِيمَةَ ثُمَّ عَيْنِ «الْحَالِ»
صَعِيفًا	﴿لَا تَخْلُقِ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا﴾ و انسان، ناتوان آفریده شده است.
أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ (حال جمله)	﴿وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ﴾ و سست نشوید و اندوهگین نباشید در حالی که شما برتر هستید.
مُبَشِّرِينَ	﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ﴾ مردم امتی یگانه بودند و خداوند، پیامبران را مژده دهنده فرستاد.
رَاضِيَةً مَرْضِيَةً	﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً﴾ ای نفس آرام، با خشنودی خود و خشنودی خدا به سوی پروردگارت بازگرد.
	نکته ۵: در یک جمله ممکن است حال متعدد و بیشتر از یک حال وجود داشته باشد
هُمْ رَاكِعُونَ (حال جمله)	﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شماست که خاشعانه و خاضعانه نماز را به جای می آورند و زکات مال به در می کنند. (سرپرست شما تنها خدا و پیامبرش و کسانی هستند که ایمان آورده اند، کسانی که نماز را بر پای می دارند و زکات می دهند، در حالی که در رکوع هستند.)

عین الأصح و الأدق في الجواب للترجمة: زبان ۹۸

﴿لَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ...﴾:

۱- سستی مکنید و غمگین مشوید زیرا شما برتر هستید

۲- سست مشوید و غم مخورید در حالی که شما هستید برتران ... ***

۱- شکارا «وهن» دست ندهد و دچار حزن نشوید چه شماستید برتران ...

۲- دچار «وهن» و سستی نشوید و غم مخورید چه برتر از همه شماستید ...

عین الأصح و الأدق في الجواب للترجمة: هنر ۹۸

﴿... الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾

۱- آنها که در حال رکوع کردن نماز می-گذارند و زکات می-دهند!

۲- کسانی که اقامه نماز می-کنند و زکات می-دهند و در حال رکوع هستند!

۳- آنان که نماز را اقامه می-کنند و در حال رکوع کردن زکات خود را می-پردازند!

۴- کسانی که نماز را بر پای می-دارند و در حالی که در رکوع هستند زکات را می-دهند! ***

الْتَمَارِين			
أ_ عَيْنُ نَوْعِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَظٌّ. (نَوْعُ الْكَلِمَاتِ: اسْمٌ فَاعِلٍ وَ اسْمٌ مَفْعُولٍ وَ اسْمٌ مَكَانٍ وَ اسْمٌ مَبَالِغَةٍ وَ فِعْلٌ مَاضٍ وَ فِعْلٌ مُضَارِعٌ وَ مَصْدَرٌ وَ حَرْفٌ جَرٌّ وَ ...)			
متن		ترجمه	
«السيد مسلمي» مزارع.		«آقای مسلمی» کشاورز است.	
مِزَارِعٌ : (م... ..) اسم فاعل (ثلاثی مزید)			
هو یسکن فی قریة بطرود بمحافظة مازندران.		او در روستای پطرود از استان مازندران سکونت دارد.	
(یسکن) فعل مضارع /			
إنه رجلٌ صادقٌ و صبارٌ و محترمٌ.		او مردی راستگو و بسیار شکیبا و مورد احترام است.	
(صادق) : اسم فاعل		(صبار) : اسم مبالغة	
(محترم) : اسم مفعول			
فی یومٍ منَ الأيامِ شاهدَ جماعةً منَ المسافرینِ واقفینِ		در روزی از روزها جمعی از مسافران را روبه روی مسجد روستا ایستاده دید.	
أمَامَ مَسْجِدِ الْقَرْیَةِ.			
(من) : حرف جر		(المسافرین) : اسم فاعل	
(واقفین) : اسم فاعل		(مسجد) : اسم مکان	
فَدَهَبَ وَ سَأَلَهُمْ عَنِ سَبَبِ وَقُوفِهِمْ		پس رفت و از آنها درباره علت ایستادنشان پرسید.	
(دَهَبَ): فعل ماض (عَنْ) حرف جر			
فَقَالُوا: إِنَّ سَيَارَتَنَا مَعْطَلَةٌ.		پس گفتند: ماشینمان خراب شده است.	
(مَعْطَلَةٌ): اسم مفعول			
فَاتَّصَلَ السَّيِّدُ مُسْلِمِي بِصَدِيقِهِ مَصْلِحِ السَّيَّارَاتِ؛		پس آقای مسلمی با دوستش تعمیرکار ماشین تماس گرفت	
(مَصْلِح) : اسم فاعل			
لَكِي يَصْلِحَ سَيَّارَتَهُمْ.		تا خودروی آنها را تعمیر کند؛	
(يَصْلِح) : فعل مضارع			
وَ جَاءَ صَدِيقُهُ وَ جَرَّ سَيَّارَتَهُمْ بِالْجَرَّارَةِ		و دوستش آمد و خودرویشان را با تراکتور کشید	
(سَيَّارَةٌ) : اسم مبالغة (جَرَّارَةٌ) : اسم مبالغة			
وَ أَخَذَهَا إِلَى مَوْقِفٍ تَصْلِيحِ السَّيَّارَاتِ.		و آن را به تعمیرگاه ماشین برد	
(موقف) : اسم مکان		(تصليح) : مصدر	
المعطل: خراب شده	الجرارة: تراکتور	الموقف: ایستگاه	موقف تصليح السيارات: تعمیرگاه خودرو
ب- ما مِهْنَةُ صَدِيقِ السَّيِّدِ مُسْلِمِي؟		إنه مَصْلِحُ السَّيَّارَاتِ. / يا / هو مَصْلِحُ السَّيَّارَاتِ. / يا / صَدِيقِ السَّيِّدِ مُسْلِمِي مَصْلِحٌ.	
ج- كم جَارًا وَ مَجْرورًا فِي النِّصِّ؟		تِسْعَةٌ: فِي قَرْيَةٍ / مِحَافِظَةٍ / فِي يَوْمٍ / مِنْ الْأَيَّامِ / مِنَ الْمَسَافِرِينَ / بِالْجَرَّارَةِ / بِصَدِيقِي / إِلَى مَوْقِفٍ / عَنْ سَبَبِ	
د- أَيْنَ يَعِيشُ السَّيِّدُ مُسْلِمِي؟		(١) يَعِيشُ السَّيِّدُ مُسْلِمِي فِي قَرْيَةٍ بِطُرُودِ مِحَافِظَةِ مَازَنْدَرَانَ.	
		(٢) يَعِيشُ فِي قَرْيَةٍ بِطُرُودِ مِحَافِظَةِ مَازَنْدَرَانَ.	
		(٣) يَعِيشُ فِي مِحَافِظَةِ مَازَنْدَرَانَ.	

۵ - اُكْتُبْ مَفْرَدَ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ				
سَادَةٌ: سِيدٌ	أَيَّامٌ: يَوْمٌ	رِجَالٌ: رَجُلٌ	قُرْبَى: قَرِيْبَةٌ	سَيَّارَاتٌ: سَيَّارَةٌ
مُصَلِّحُونَ: مُصَلِّحٌ	جَرَارَاتٌ: جَرَارَةٌ	مَوَاقِفٌ: مَوْقِفٌ	أَصْدِقَاءٌ: صَدِيقٌ	جَمَاعَاتٌ: جَمَاعَةٌ

الْتَمَرِيْنُ الثَّانِي: عَيِّنِ الْكَلِمَةَ الْعَرَبِيَّةَ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ، مَعَ بَيَانِ السَّبَبِ.		
الأرْبَعَاءُ	دوستان / یاران / نزدیکیان / چهارشنبه	<input checked="" type="checkbox"/> الأصدقاء <input type="checkbox"/> الأصدقاء <input type="checkbox"/> الأصدقاء <input type="checkbox"/> الأصدقاء <input checked="" type="checkbox"/> الأربعاء
الْمَلْفُ	گل / پرونده / خاک / سنگ	<input type="checkbox"/> الطين <input type="checkbox"/> الملقف <input checked="" type="checkbox"/> التراب <input type="checkbox"/> الحجر
الْفَأْسُ	چشمان / کتف ها / تبر / دندان ها	<input type="checkbox"/> الأعين <input type="checkbox"/> الأكتاف <input type="checkbox"/> الفأس <input checked="" type="checkbox"/> الأسنان
الْمَائِدَةُ	کلاغ / گنجشک / کبوتر / سفره غذا	<input type="checkbox"/> الغراب <input type="checkbox"/> العصفور <input type="checkbox"/> الحمامة <input checked="" type="checkbox"/> المائدة
الْعَامُ	استخوان / گوشت / سال / خون	<input type="checkbox"/> العظم <input type="checkbox"/> اللحم <input type="checkbox"/> العام <input checked="" type="checkbox"/> الدم
الْخِيَامُ	چادرها / دیروز / فردا / امروز	<input checked="" type="checkbox"/> الخيام <input type="checkbox"/> أمس <input type="checkbox"/> غداً <input type="checkbox"/> اليوم

الْتَمَرِيْنُ الثَّلَاثُ: اُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ.		
﴿... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً...﴾	پروردگارا در دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی بده.	حَسَنَةً: (مفعول) الأخرَة: (مجرور به حرف جر)
﴿... جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ...﴾	حق آمد و باطل نابود شد.	جاء: (فعل) الحق: (فاعل)، زَهَقَ: (فعل) الباطل: (فاعل)
﴿... وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ...﴾	از بردباری و نماز یاری بجوید.	استعينوا (فعل امر)، بالصبر (مجرور به حرف جر)
﴿... فَإِنَّ حَزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ...﴾	بی گمان حزب خدا چیره شدگان اند.	الله (مضاف إليه)
﴿... كُلِّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ...﴾	هر کسی چشنده مرگ است.	كُلِّ (مبتدأ) نفس (مضاف إليه) ذائقة (خبر)

الْتَمَرِيْنُ الرَّابِعُ: اُكْتُبِ كَلِمَةً مَنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيْحَاتِ التَّالِيَةِ مِنْ كَلِمَاتِ نَصِّ الدَّرْسِ وَ التَّمَارِيْنِ		
ابْنِي الصَّغِيرِ.	پسر کوچکم	بني: (پسرکم)
بِنْتِي الصَّغِيرَةِ	(دختر کوچکم)	بنيتي (دخترکم)
أَعْلَى الْجَبَلِ وَ رَأْسَهُ.	بالای کوه و سر آن	القمة (قله)
مَكَانٌ وَقُوفِ السَّيَّارَاتِ وَ الْحَافِلَاتِ.	جای ایستادن اتومبیل ها و اتوبوس ها	الموقف (ایستگاه)
سَيَّارَةٌ نَسْتَعْمِدُهَا لِلْعَمَلِ فِي الْمَرْعَةِ.	خودرویی که برای کار در کشتزار آن را به کار می بریم.	الجرارة: (تراکتور)
صَفَةٌ لِجِهَازٍ أَوْ آلَةٍ أَوْ آدَاةٍ بِحَاجَةٍ إِلَى التَّصْلِيْحِ.	صفتی برای دستگاهی یا ابزاری یا دست افزاری که نیاز به تعمیر دارد.	المعطلة: (خراب)

الْتَمَرِينُ الْخَامِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ.			
۱- کَتَبَ:	قَدْ كُتِبَ التَّمْرِينُ	لَمْ لَا تَكْتُبِينَ دَرْسَكُ؟	لَمْ تَكْتُبِي شَيْئًا.
نوشت	تمرین نوشته شده است.	چرا درست را نمی نویسی؟	چیزی ننوشتی / چیزی ننوشته‌ای
	ماضی نقلی / قد+ماضی	مضارع منفی / لا+مضارع	ماضی ساده منفی (نقلی منفی) / لم+مضارع

۲- تَكَاتَبَ:		الْصَّدِيقَانِ تَكَاتَبَا:	رَجَاءُ، تَكَاتَبَا:	تَكَاتَبَ الزَّمِيلَانِ:
نامہ نگاری کرد		آن دو دوست به هم نامه نگاری کردند.	لطفاً، با هم نامه نگاری کنید.	آن دو هم کلاسی با هم نامه نگاری کردند.
		ماضی باب تفاعل مثنی غایب	امر باب تفاعل مثنی غایب	ماضی باب تفاعل مفرد مذکر غایب

۳- مَنَعَ:		مَنْعْتُ عَنِ الْمَوَادِّ السَّكَّرِيَّةِ:	لَا مَمْنَعْنَا عَنِ الْخُرُوجِ:	شَاهِدُنَا مَانِعًا بِالطَّرِيقِ:
بازداشت، منع کرد		از مواد قندی منع شدم.	مانع خروج ما نشو؛ مانع بیرون رفتن ما نشو؛ ما را از خارج شدن منع نکن.	مانعی را در راه دیدیم.
		فعل ماضی؛ متکلم الوحدة	فعل نهی؛ مفرد مذکر مخاطب	مانع: اسم فاعل

۴- اِمْتَنَعَ:		لَنْ مَمْتَنَعَ عَنِ الْخُرُوجِ:	لَا مَمْتَنَعُوا عَنِ الْأَكْلِ:	كَانَ الْحَارِسُ قَدْ اِمْتَنَعَ عَنِ النَّوْمِ:
خودداری کرد		از خارج شدن خودداری نخواهیم کرد.	از غذا خوردن خودداری نکنید.	نگهبان از خوابیدن خودداری کرده بود.
		لن+فعل مضارع = مستقبل فارسی	فعل مضارع نهی	كان + قد + ماضی = ماضی بعید

۵- عَمَلَ:		لَمْ مَا عَمَلْتُمْ بواجباتكم؟	أ تَعْمَلُونَ فِي الْمَصْنَعِ؟	الْعَمَالُ مَشْغُولُونَ بِالْعَمَلِ:
کار کرد، عمل کرد		چرا به تکالیفتان عمل نکردید؟	آیا در کارخانه کار می کنید؟	کارگران مشغول کارند.
		ما+ ماضی = ماضی منفی	مضارع / جمع مذکر مخاطب	عمال: جمع مکسر عامل: اسم فاعل

۶- عَامَلَ:		إِلَهِي، عَامَلْنَا بِفَضْلِكَ:	إِلَهِي، لَا تُعَامِلْنَا بَعْدَكَ:	كَانُوا يُعَامِلُونَنَا جِدًّا:
رفتار کرد		ای خدای من، با لطفت با ما رفتار کن.	ای خدای من، با دادگری ات با ما رفتار نکن.	با ما به خوبی رفتار می کردند.
		فعل امر / مفرد مذکر مخاطب	فعل نهی / مفرد مذکر مخاطب	كان+مضارع = ماضی استمراری

۷- ذَكَرَ:		قَدْ ذَكَرَ الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ:	ذَكَرْتَ بِالْخَيْرِ:	قَدْ يَذْكُرُ السُّتَاذُ تَلَامِيذَهُ الْقَدَمَاءَ:
یاد کرد		مؤمن پروردگارش را یاد کرده است.	به نیکی یاد شدی.	استاد شاگردان قدیمش را گاهی یاد می کند.
		قد+ماضی = ماضی نقلی	فعل ماضی مجهول	قد + مضارع: قد / گاهی / شاید

۸- تَذَكَّرَ:		جَدِّي وَ جَدَّتِي تَذَكَّرَانِي:	سَيَتَذَكَّرُنَا الْمَدْرَسُ:	لَا أَتَذَكَّرُكَ يَا زَمِيلِي:
به یاد آورد		پدر بزرگ و مادربزرگم مرا یاد کردند.	معلم، ما را به یاد خواهد آورد.	ای هم کلاسی من، تو را به یاد نمی آورم.
		فعل ماضی + نون وقایه + ي	س+مضارع = مستقبل فارسی	لا + مضارع: مضارع منفی

الْتَمْرِينُ السَّادِسُ : تَرْجِمِ النَّصَّ التَّالِيَّ ثُمَّ عَيِّنِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطٌّ (سَمَكَةُ السَّهْمِ)	
سَمَكَةُ السَّهْمِ مِنْ أَعْجَبِ الْأَسْمَاكِ فِي الصَّيْدِ.	ماهی تیرانداز عجیب ترین ماهی در صید است.
إِنَّهَا تَطْلُقُ قَطْرَاتِ الْمَاءِ مِتَّالِيَةً مِنْ فَمِهَا إِلَى الْهَوَاءِ بِقُوَّةٍ	او قطره های آب را به صورت پی در پی با قدرتی از دهانش به سوی هوا رها می کند
تَشْبِهُهُ إِطْلَاقَ السَّهْمِ	که شبیه رهاساختن تیر است
وَ تَطْلُقُ هَذَا السَّهْمَ الْمَائِيَّ فِي اتِّجَاهِ الْحَشْرَاتِ فَوْقَ الْمَاءِ	و این تیر آبی را به سمت حشرات روی آب رها می کند
وَ عِنْدَمَا تَسْقُطُ الْحَشْرَةُ عَلَى سَطْحِ الْمَاءِ تَبْلَعُهَا حَيَّةً.	و وقتی که حشره روی سطح آب می افتد، آن را زنده می بلعد.
هُوَ أَسْمَاكِ الزَّيْنَةِ مَعْجَبُونَ بِهَذِهِ السَّمَكَةِ	علاقه مندان به ماهی های زینتی شیفته این ماهی هستند؛
وَ لَكِنَّ تَغْذِيَّتَهَا صَعْبَةٌ عَلَيْهِمْ	ولی خوراک دادن به آنها برایشان سخت است؛
لَأَنَّهَا تُحِبُّ أَنْ تَأْكُلَ الْفَرَائِسَ الْحَيَّةَ.	زیرا این ماهی ها دوست دارند که شکارهای زنده بخورند.
سَمَكَةُ التِّيْلَابِيَا مِنْ أَعْرَبِ الْأَسْمَاكِ تُدْفِعُ عَنْ صِغَارِهَا وَهِيَ تَسِيرُ مَعَهَا.	ماهی تیلابیا از عجیب ترین ماهی هاست که از بچه هایش (نوزادانش) در حالی که همراهشان حرکت می کند دفاع می کند.
إِنَّهَا تَعِيشُ فِي شِمَالِ إِفْرِيقِيَا.	او در شمال آفریقا زندگی می کند
وَ هَذِهِ السَّمَكَةُ تَبْلَعُ صِغَارَهَا عِنْدَ الْخَطَرِ	و این ماهی هنگام خطر بچه هایش را می بلعد؛
ثُمَّ تُخْرِجُهَا بَعْدَ زَوَالِهِ.	سپس پس از برطرف شدن خطر آنها را خارج می کند.

سَمَكَةُ السَّهْمِ : ماهی تیرانداز	۲- أَطْلَقَ : رها کرد	۳- اَلْمِتَّالِيَّةُ : پی در پی	۴- اَلْقَمُّ : دهان
۵- بَلَعُ : بلعید	۶- اَلْهَوَاءُ : علاقه مندان «مفرد: اَلْهَائِي»	۷- اَلْفَرَائِسُ : شکارها «مفرد: اَلْفَرِيْسَةُ»	

الْتَمْرِينُ السَّابِعُ: عَيِّنِ «الْحَالَ» فِي الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةِ.	
۱- مِنْ عَاشَ بِوَجْهِينِ، مَاتَ خَاسِرًا.	کسی که دو رو زندگی کند، زیانکار می میرد
۲- أَقْوَى النَّاسِ مَنْ عَفَا عَدُوَّهُ مَقْتَدِرًا.	قوی ترین مردم کسی است که دشمنش را با وجود قدرت عفو کند
۳- عِنْدَ وَقُوعِ الْمَصَائِبِ تَذْهَبُ الْعَدَاوَةُ سَرِيعَةً.	هنگام وقوع مصیبت ها، دشمنی با سرعت می رود.
۴- مَنْ أَدْنَبَ وَ هُوَ يَضْحَكُ، دَخَلَ النَّارَ وَ هُوَ يَبْكِي.	کسی که گناه کند در حالی که می خندد، وارد جهنم می شود در حالی که گریه می کند.
۵- يَبْقَى الْمُحْسِنُ حَيًّا وَ إِنْ نُقِلَ إِلَى مَنَازِلِ الْأَمْوَاتِ.	انسان نیکوکار زنده می ماند اگرچه به منزل های مردگان منتقل شده باشد.(فوت کرده باشد)
۶- إِذَا طَلَبْتَ أَنْ تَنْجَحَ فِي عَمَلِكَ فَكُنْ بِهِ وَحِيدًا وَ لَا تَتَوَكَّلْ عَلَى النَّاسِ.	اگر بخواهی در کارت موفق شوی پس به تنهایی اقدام به انجام آن کار کن و به مردم تکیه نکن.

الْتَمَرِينُ الثَّمَانُ: عَيْنُ الصَّحِيحِ فِي الْمَفْرَدِ وَ جَمْعِهِ.					
«تَمَثَّلَ» ج: تَمَثَّلُ / مَثَلٌ «ج: أَمْثَلَةٌ»	<input checked="" type="checkbox"/>	۱۱- تَمَثَّلَ ، أَمْثَلَةٌ	⇒ مؤنث // سَمَك (أَسْمَاك) ⇒ مذکر	<input checked="" type="checkbox"/>	۱- سَمَكَةٌ ، سَمَكَات
«سَنَّ» ج: أَسْنَانٌ / سَنَةٌ «ج: سِنَوَاتٌ»	<input checked="" type="checkbox"/>	۱۲- سَنَّ ، سِنَوَات	خاطره	<input checked="" type="checkbox"/>	۲- ذِكْرِي ، ذِكْرِيَات
زمان	<input checked="" type="checkbox"/>	۱۳- عَصَرَ ، عَصُور	شكار (شكارها)	<input checked="" type="checkbox"/>	۳- فَرِيْسَةٌ ، فَرَايِس
بت	<input checked="" type="checkbox"/>	۱۴- صَنَمٌ ، أَصْنَام	قربانی	<input checked="" type="checkbox"/>	۴- قُرْبَانٌ ، قُرَابِيْن
حاجی	<input checked="" type="checkbox"/>	۱۵- حَاجٌ ، حَجَّاج	خَطِيئَةٌ «ج: خَطَايَا» / خَطَأٌ «ج: أَخْطَاءُ»	<input checked="" type="checkbox"/>	۵- خَطِيئَةٌ ، أَخْطَاءُ
اشک	<input checked="" type="checkbox"/>	۱۶- دَمَعٌ ، دُمُوع	طَعَامٌ «ج: أَطْعَمَةٌ» / مَطْمَعٌ «ج: مَطَاعِمٌ»	<input checked="" type="checkbox"/>	۶- طَعَامٌ ، مَطَاعِمٌ
چهره	<input checked="" type="checkbox"/>	۱۷- وَجْهٌ ، وَجُوهُ	فَرَاخَوَانِدُنْ / دَعَاكَرْدُنْ / دَعَوَاتُ كَرْدُنْ	<input checked="" type="checkbox"/>	۷- دَعْوَةٌ ، دَعَوَات
«بَنَاتٌ» ج: بَنَاتٌ / «ابن» ج: أَبْنَاءُ»	<input checked="" type="checkbox"/>	۱۸- بِنْتُ ، أَبْنَاءُ	نوشتن	<input checked="" type="checkbox"/>	۸- كِتَابَةٌ ، كِتَابَات
خدا	<input checked="" type="checkbox"/>	۱۹- إِلَهٌ ، آلِهَةٌ	شَعْبٌ «ج: شُعُوبٌ» / شُعْبَةٌ «ج: شُعَبٌ»	<input checked="" type="checkbox"/>	۹- شَعْبٌ ، شُعَبٌ
نشانه	<input checked="" type="checkbox"/>	۲۰- آيَةٌ ، آيَات	عَظْمٌ «ج: عِظَامٌ» / أَعْظَمٌ «ج: أَعْظَمٌ»	<input checked="" type="checkbox"/>	۱۰- عَظْمٌ ، أَعْظَمٌ



گروه عربی استان کردستان درس سوم – دوازدهم مشترک

بابک فجر

سندج

[Date]

بهمن ۱۳۹۹

کتاب‌ها خوراک اندیشه اند	الْكَتَبُ طَعَامُ الْفِكْرِ
دانش شکار است و نوشتن بند؛ پس دانش را با نوشتن به بند آورید.	«أَلْعَلْمُ صَيْدٌ وَ الْكِتَابَةُ قَيْدٌ. فَ «قَيْدُوا الْعِلْمَ بِالْكِتَابَةِ»
کتاب‌ها خوراک اندیشه اند و هر اندیشه‌ای خوراکی دارد.	إِنَّ الْكُتُبَ طَعَامُ الْفِكْرِ، وَلِكُلِّ فِكْرٍ طَعَامٌ،
همان گونه که برای هر بدنی خوراکی‌هایی یافت می‌شود. (وجود دارد)	كَمَا تَوْجَدُ أَطْعَمَةً لِكُلِّ جِسْمٍ .
و از مزیت‌های بدن نیرومند این است که خوراکی مناسب را برای خودش جذب می‌کند	وَمِنْ مَزَايَا الْجِسْمِ الْقَوِي أَنَّهُ يَجْذِبُ غِذَاءً مُنَاسِبًا لِنَفْسِهِ،
و همچنین انسانِ دانا می‌تواند که در هر موضوعی خوراکی فکری بیابد	وَكَذَلِكَ الْإِنْسَانُ الْعَاقِلُ يَسْتَطِيعُ أَنْ يَجِدَ غِذَاءً فِكْرِيًّا فِي كُلِّ مَوْضِعٍ،
محدودسازی در گزینش «کتاب‌ها» مانند محدودسازی در گزینش خوراک است	وَإِنَّ التَّحْدِيدَ فِي اخْتِيَارِ الْكُتُبِ كَالْتَّحْدِيدِ فِي اخْتِيَارِ الطَّعَامِ
هر دوی این‌ها فقط برای کودکی یا بیماری است. (ترجمه مثبت) (هر دوی این‌ها جز برای کودکی یا بیماری نیست. (ترجمه منفی)	، كِلَاهُمَا لَا يَكُونُ إِلَّا لِطِفْلِ أَوْ مَرِيضٍ.
پس اگر اندیشه‌ای توانمند داشته باشی که به کمک آن می‌توانی آنچه را که می‌خوانی بفهمی،	إِذَا كَانَ لَكَ فِكْرٌ قَادِرٌ، تَسْتَطِيعُ بِهِ أَنْ تَفْهَمَ مَا تَقْرَأُ؛
از میان کتاب‌ها هرچه را دوست داری بخوان	فَاقْرَأْ مَا تُحِبُّ مِنَ الْكُتُبِ؛
تجربه‌ها، ما را از کتاب‌ها بی‌نیاز نمی‌کنند.	فَالْتَّجَارِبُ لَا تُغْنِينَا عَنِ الْكُتُبِ؛
زیرا کتاب‌ها تجربه‌های امت‌ها در گذر هزاران سال هستند.	لَأَنَّ الْكُتُبَ تَجَارِبُ الْأُمَمِ عَلَى مَرِّ آلَافِ السِّنِينَ،
و امکان ندارد که تجربه یک فرد بیشتر از ده‌ها سال «چند دهه» باشد.	وَلَا يُمْكِنُ أَنْ تَبْلُغَ تَجْرِبَةُ الْفَرْدِ الْوَاحِدِ أَكْثَرَ مِنْ عَشْرَاتِ السِّنِينَ.
و گمان نمی‌کنم که کتاب‌های تکراری وجود داشته باشد. زیرا من بر این باورم (اعتقاد دارم)	وَلَا أَظُنُّ أَنَّ هُنَاكَ كُتُبًا مَكْرَرَةً؛ لِإِنِّي أَعْتَقِدُ
که یک فکر را اگر هزار نویسنده مطرح کنند، هزار فکر می‌شود.	أَنَّ الْفِكْرَةَ الْوَاحِدَةَ إِذَا طَرَحَهَا أَلْفُ كَاتِبٍ، أَصْبَحَتْ أَلْفَ فِكْرَةٍ.
و بنابراین، می‌خواهم در یک موضوع «موضوع یکسان» نظرهای چند نویسنده را بخوانم.	وَلِهَذَا أُرِيدُ أَنْ أَقْرَأَ فِي الْمَوْضِعِ الْوَاحِدِ آرَاءَ عِدَّةٍ كُتَّابٍ
زیرا این کار از خواندن موضوع‌های بسیار «متعدد» لذت بخش‌تر و سودمندتر است	لَأَنَّ هَذَا الْعَمَلَ أَمْتَعٌ وَأَنْفَعُ مِنْ قِرَاءَةِ الْمَوْضِعَاتِ الْمُتَعَدِّدَةِ
مثلاً در مورد زندگی ناپلئون نظرات سی نویسنده را می‌خوانم	فَمَثَلًا أَقْرَأُ فِي حَيَاةِ «نَابِلْيُون» آرَاءَ ثَلَاثِينَ كَاتِبًا،
و من مطمئنم که هر نویسنده ای ناپلئون را به صفت‌هایی وصف کرده است	وَأَنَا وَاثِقٌ أَنَّ كُلَّ كَاتِبٍ قَدْ وَصَفَ نَابِلْيُونًا بِأَوْصَافٍ
که «مانند» ویژگی‌های نویسندگان دیگر نیست.	لَا تُشْبِهُهُ أَوْصَافَ الْكُتَّابِ الْآخَرِينَ
و چه بسا کتابی که خواننده در خواندن آن سخت تلاش کند، سپس سودی از آن نبرد.	قَرَبَ كِتَابٍ يَجْتَهِدُ الْقَارِئُ فِي قِرَاءَتِهِ، ثُمَّ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ بِفَائِدَةٍ،
و چه بسا کتابی که خواننده‌اش آن را سریع مطالعه کند	و رُبَّ كِتَابٍ يَتَصَفَّحُهُ قَارِئُهُ؛
اما تأثیری ژرف در روح او می‌گذارد که در اندیشه‌هایش آشکار می‌شود.	فَيُؤَثِّرُ فِي نَفْسِهِ تَأْثِيرًا عَمِيقًا يَظْهَرُ فِي آرَائِهِ.
اما کتاب سودمند کتابی است که شناخت تو را در زندگی و توان تو را بر فهمیدن و عمل کردن افزایش دهد	أَمَّا الْكِتَابُ الْمَفِيدُ فَهُوَ الَّذِي يَزِيدُ مَعْرِفَتَكَ فِي الْحَيَاةِ وَقُوَّتَكَ عَلَى الْفَهْمِ وَالْعَمَلِ،
و اگر آن را در کتابی یافتی، شایان توجه و قدردانی است.	فَإِذَا وَجَدْتَ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ، كَانَ جَدِيرًا بِالْعِنَايَةِ وَالتَّقْدِيرِ

عقّاد ادیب، روزنامه نگار، اندیشمند و شاعری مصری است؛ مادر او اصلتی کردی دارد.	أَلْعَقَادُ أَدِيبٌ وَصَحْفِيٌّ وَمَفْكَرٌ وَشَاعِرٌ مِصْرِيٌّ؛ أُمُّهُ مِنْ أَصْلِ كُرْدِيٍّ.
عقّاد زیبایی را فقط در آزادی می دید (مثبت) عقّاد زیبایی را در چیزی به جز آزادی نمی دید (منفی)	فَكَانَ الْعَقَادُ لَا يَرَى الْجَمَالَ إِلَّا الْحُرِّيَّةَ؛
و بنابراین، در زندگی اش با وجود شرایط دشوارش فقط شادابی می بینیم. (مثبت) و بنابراین در زندگی اش با وجود شرایط دشوارش چیزی به جز نشاط نمی بینیم. (منفی)	وَلِهَذَا لَا نَشَاهِدُ فِي حَيَاتِهِ إِلَّا النَّشَاطَ عَلَى رَعْمِ ظُرُوفِهِ الْقَاسِيَةِ. (
گفته می شود او هزاران کتاب خوانده است	يُقَالُ إِنَّهُ قَرَأَ آلَافَ الْكُتُبِ.
و او از مهم ترین نویسندگان در مصر است	و هُوَ مِنْ أَهَمِّ الْكُتَّابِ فِي مِصْرَ.
بی گمان، او بیشتر از صد کتاب در زمینه های گوناگون به کتابخانه عربی افزوده است.	فَقَدْ أَضَافَ إِلَى الْمَكْتَبَةِ الْعَرَبِيَّةِ أَكْثَرَ مِنْ مِئَةِ كِتَابٍ فِي الْمَجَالَاتِ الْمُخْتَلِفَةِ.
عقّاد به دلیل نبودن دبیرستان در استان اسوان که در آن متولد شد و پرورش یافت، فقط در مرحله دبستان درس خوانده است. (مثبت) عقّاد به دلیل نبودن دبیرستان در استان اسوان که در آن متولد شد و پرورش یافت، به جز در مرحله ابتدایی درس نخوانده است. (منفی)	مَا دَرَسَ الْعَقَادُ إِلَّا فِي الْمَرْحَلَةِ الْإِبْتِدَائِيَّةِ، لِعَدَمِ وُجُودِ مَدْرَسَةٍ ثَانَوِيَّةٍ فِي مُحَافَظَةِ أَسْوَانَ الَّتِي وُلِدَ وَنَشَأَ فِيهَا.
و خانواده اش نتوانست که برای کامل کردن تحصیلاتش او را به قاهره بفرستد.	وَمَا اسْتَطَاعَتْ أَسْرَتُهُ أَنْ تُرْسِلَهُ إِلَى الْقَاهِرَةِ لِتَكْمِيلِ دِرَاسَتِهِ.
عقّاد، تنها به خودش تکیه کرد. (مثبت) عقّاد به کسی جز خودش تکیه نکرد. (منفی)	فَمَا اعْتَمَدَ الْعَقَادُ إِلَّا عَلَى نَفْسِهِ.
عقّاد، انگلیسی را از جهانگردانی «گردشگرانی» که برای دیدن آثار تاریخی به مصر می آمدند یاد گرفت.	فَقَدْ تَعَلَّمَ الْإِنْجِلِيزِيَّةَ مِنَ السِّيَاحِ الَّذِينَ كَانُوا يَأْتُونَ إِلَى مِصْرَ لِرِيزَارَةِ الْأَثَارِ التَّارِيخِيَّةِ.

الْمَعْجَم

أَضَافَ : افزود (مضارع: يُضِيفُ / مصدر: إِضَافَةٌ) أَعْنَى : بی نیاز گردانید (مضارع: يُعْغِي / مصدر: إِغْنَاءُ) أَغْنَاهُ عَنْهُ: او را از آن بی نیاز کرد. الْأُمْتَع : لذت بخش تر الْتَحْدِيد : محدود کردن (ماضی: حَدَدَ / مضارع: يَحْدُدُ)	تَصَفَّحَ : ورق زد ، سریع مطالعه کرد الْتَّانَوِيَّةُ : دبیرستان الْجَدِيرُ : شایسته الصَّحْفِيَّ : روزنامه نگار الظُّرُوفُ : شرایط «مفرد: الظَّرْفُ» الْقَاسِي : سخت و دشوار	الْكُتَّابُ : نویسندگان «مفرد: الْكَاتِبُ» الْمُفَكِّرُ : اندیشمند نَشَأَ : پرورش یافت الْوَاتِقُ : مطمئن هُنَاكَ : وجود دارد ، آنجا يُقَالُ : گفته می شود «مجهولِ يَقُولُ»
---	--	--

أ. عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.		
الْخَطَأُ	عقاد در دانشگاه آنکارا درس خواند و دکترای افتخاریش را از آنجا بدست آورد	(۱) دَرَسَ الْعَقَادُ فِي جَامِعَةِ أَنْقَرَةَ وَ حَصَلَ عَلَى دُكْتَوْرَاهِ فَخْرِيَّةٍ مِنْهَا
الصَّحِيحُ	چه بسا کتابی که در خواندن آن تلاش کنی ، سپس از آن فایده‌ای بدست نمی‌آوری (نیآوری)	(۲) رَبُّ كِتَابٍ تَجْتَهِدُ فِي قِرَاءَتِهِ، ثُمَّ لَا تَحْصُلُ عَلَى فَايِدَةٍ مِنْهُ.
الصَّحِيحُ	کتاب‌ها تجربه‌های هزاران دانشمند در گذر سال‌ها هستند.	(۳) الْكُتُبُ تَجَارِبُ آلَافِ الْعُلَمَاءِ عَلَى مَرِّ السِّنِينَ .
الْخَطَأُ	محدود کردن خواندن کتاب‌ها از دیدگاه نویسنده مفید است	(۴) تَحْدِيدُ قِرَاءَةِ الْكُتُبِ نَافِعٌ فِي رَأْيِ الْكَاتِبِ.
الصَّحِيحُ	عقاد اعتقاد دارد که زیبایی ، زیبایی آزادی است	(۵) يَعْتَقِدُ الْعَقَادُ أَنَّ الْجَمَالَ جَمَالُ الْحُرِّيَّةِ.
الْخَطَأُ	هیچ خوراکی برای فکر انسان نیست	(۶) لَا طَعَامٌ لِفِكْرِ الْإِنْسَانِ.

ب. أُجِبْ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.	
(۱) لماذا لم يواصل العقاد دراسته في المدرسة الثانوية؟	لعدم وجود مدرسة ثانوية في محافظة أسوان التي ولد ونشأ فيها.
چرا عقاد درس خواندنش را در دبیرستان ادامه نداد؟	به دلیل نبودن دبیرستان در استان اسوان که در آن متولد شد و رشد یافت
(۲) بأي شيء شبه العقاد التحديد في اختيار الكتب؟	شبه التحديد في اختيار الكتب كالتحديد في اختيار الطعام.
عقاد محدود کردن در انتخاب کتاب را به چه چیزی تشبیه کرد؟	محدود کردن در انتخاب کتاب را به مانند محدود کردن در انتخاب غذا تشبیه کرده است
(۳) كم كتاباً أضاف العقاد إلى المكتبة العربية؟	أضاف إلى المكتبة العربية أكثر من مئة كتاب.
عقاد چند کتاب به کتابخانه عربی افزود؟	او بیشتر از صد کتاب به کتابخانه عربی افزوده است.
(۴) ممن تعلم العقاد اللغة الإنجليزية؟	تعلم الإنجليزية من السياح الذين كانوا يأتون إلى مصر لزيارة الآثار التاريخية.
عقاد از چه (کسی) کسانی زبان انگلیسی را آموخت؟	انگلیسی را از جهانگردانی «گردشگرانی» که برای دیدن آثار تاریخی به مصر می آمدند یاد گرفت.
(۵) ما هو مقياس الكتب المفيدة؟	الكتاب المفيد هو الذي يزيد معرفتك في الحياة وقوتك على فهم والعمل.
مقیاس (سنجش و معیار) کتاب‌های مفید چیست؟	کتاب سودمند کتابی است که شناخت تو را در زندگی و توان تو را بر فهمیدن و عمل کردن افزایش دهد
(۶) ما هي مزايا الجسم القوي؟	الجسم القوي ، يجذب غذاء مناسباً لنفسه.
امتیازهای بدن مفید چیست؟	بدن نیرومند غذای مناسبی را برای خودش جذب می‌کند

اعلموا	
أَسْلُوبُ السُّتْنَاءِ	
به این جمله دقت کنید.	

حَضَرَ الزَّمْلَاءَ فِي صَالَةِ الإِمْتِحَانِ إِلاَّ حَامِداً. | همشاگردی‌ها به جز حامد در سالن امتحان حاضر شدند.

هرگاه خبر یا حکم کلی داده شود و سپس يك یا چند مورد، را از آن جدا کنیم، به آن «استثناء» می‌گویند.

ارکان استثناء		
مستثنی منه	ادات استثناء	مستثنی
	إِلاَّ	

- ❖ کلمه «حامداً» در جمله بالا مستثنی، «الزَّمْلَاءَ» مستثنی منه و «إِلاَّ» ادات استثناء نامیده می‌شوند.
- ❖ مستثنی یعنی «جدا شده از حکم ماقبل». (همان يك یا چند موردی است که از خبر یا حکم کلی جدا می‌شود و پس از ادات استثناء می‌آید).

نکته مهم: مستثنی بلافاصله بعد از «إِلاَّ» می‌آید.

- ❖ به کلمه ای که مستثنی از آن جدا شده است، **مستثنی منه** گفته می‌شود. (اسمی است که قبل از ادات استثناء می‌آید و خبر یا حکم کلی در باره‌ی آن داده می‌شود. و تعدادش از مستثنی بیشتر است).
- ❖ مستثنی نقش است اما مستثنی نقش نیست.

حَضَرَ	الزَّمْلَاءَ	فِي صَالَةِ الإِمْتِحَانِ	إِلاَّ	حَامِداً
	مستثنی منه		ادات استثناء	مستثنی

الزَّمْلَاءَ	حَضَرُوا	فِي صَالَةِ الإِمْتِحَانِ	إِلاَّ	حَامِداً.
مستثنی منه			ادات استثناء	مستثنی

مثال دیگر:

كُلُّ شَيْءٍ يَنْقُصُ بِالْإِنْفَاقِ إِلاَّ الْعِلْمَ.

كُلُّ شَيْءٍ	يَنْقُصُ بِالْإِنْفَاقِ	إِلاَّ	الْعِلْمَ.
مستثنی منه		ادات استثناء	مستثنی

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ. تَرْجَمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ؛ ثُمَّ عَيِّنِ الْمُسْتَثْنَى وَالْمُسْتَثْنَى مِنْهُ.	
۱- ﴿...كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلاَّ وَجْهَهُ...﴾	همه چیز جز چهره او نابود شدنی است.
(مستثنی منه: كُلُّ شَيْءٍ / إِلاَّ: ادات استثناء / مستثنی: وجهه: منصوب)	
۲- ﴿فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ إِلاَّ إبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ﴾	پس همه فرشتگان باهم سجده کردند؛ به جز شیطان که خود را بزرگ یافت و از کافران شد.
(مستثنی منه: الْمَلَائِكَةُ / إِلاَّ: ادات استثناء / مستثنی: إبْلِيسَ: منصوب)	
۳- كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلاَّ ثَلَاثَ أَعْيُنٍ: عَيْنٌ سَهْرَتٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَعَيْنٌ غَضَّتْ عَنِ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَعَيْنٌ فَاضَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ.	هر چشمی روز رستاخیز گریان است، به جز سه چشم: چشمی که در راه خدا بیدار مانده و چشمی که از محارم بر هم نهاده شده و چشمی که از پروای خدا لبریز شده است.
(مستثنی منه: كُلُّ عَيْنٍ / إِلاَّ: ادات استثناء / مستثنی: ثَلَاثَ أَعْيُنٍ: ثلاث: منصوب)	
۴- كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ مِمَّا جَعَلَ فِيهِ إِلاَّ وَعَاءَ الْعِلْمِ؛ فَإِنَّهُ يَتَّسِعُ.	هر ظرفی با آنچه در آن نهاده شده تنگ می‌شود، به جز ظرف دانش؛ زیرا به کمک آن فراخ می‌شود.

(مستثنی منه: كُلُّ وعاءٍ / إِلَّا: ادات استثناء / مستثنی: وعاء: منصوب)	5- كُلُّ شَيْءٍ يَرْخُصُ إِذَا كَثُرَ إِلَّا الْأَدَبُ؛ فَإِنَّهُ إِذَا كَثُرَ غَلَا.
هر چیزی به جز ادب هرگاه زیاد شود ارزان می شود؛ زیرا ادب هرگاه زیاد شود پربها می شود.	
(مستثنی منه: كُلُّ شَيْءٍ / إِلَّا: ادات استثناء / مستثنی: الْأَدَبُ: منصوب)	6- لَا تَعَلَّمْ زَمِيلَاتِي اللُّغَةَ الْفَرَنْسِيَّةَ إِلَّا عَطِيَّةً.
به جز عطیه همکلاسی هایم زبان فرانسه نمی دانند.	
(مستثنی منه: زَمِيلَاتِي إِلَّا: ادات استثناء / مستثنی: عَطِيَّةً: منصوب)	7- حَلَّ الطُّلَابُ مَسَائِلَ الرِّيَاضِيَّاتِ إِلَّا مَسْأَلَةً.
دانش آموزان مسئله های ریاضی را بجز یک مسئله حل کردند.	
مستثنی منه: مَسَائِلُ / إِلَّا: ادات استثناء / مستثنی: مَسْأَلَةٌ: منصوب)	

أُسْلُوبُ الْحَصْرِ

حصر با إِلَّا:

❖ «إِلَّا» در «اسلوب حصر» برای استثناء می آید؛ بلکه برای «اختصاص و حصر» است.

❖ «حصر» یعنی اختصاص دادن چیزی به کسی یا موضوعی؛ مانند:

«ما فَازَ إِلَّا الصَّادِقُ.» یعنی «کسی جز راستگو موفق نشد.» یا «تنها راستگو موفق شد.»

در این جمله موفقیت را به شخص راستگو منحصر کرده و از دروغگو سلب کرده ایم.

❖ این اسلوب معمولاً هنگامی است که پیش از «إِلَّا» جمله منفی آمده و مستثنی منه ذکر نشده باشد؛ مثال:

ما حَفِظَ الْقَصِيدَةَ إِلَّا كَاطِمًا.	تنها کاظم قصیده را حفظ کرد.
	کسی جز کاظم قصیده را حفظ نکرد
در جمله بالا «حفظ قصیده» تنها به کاظم اختصاص دارد و فقط در او حصر شده است.	

در اسلوب حصر می توانیم عبارت را به صورت مثبت و مؤکد نیز ترجمه کنیم.	
ما شَاهَدْتُ فِي الْمَكْتَبَةِ إِلَّا كَاطِمًا.	در کتابخانه، تنها کاظم را دیدم.
	در کتابخانه، کسی جز کاظم را ندیدم.
نکته مهم: در صورت ترجمه جمله حصر به صورت مثبت و مؤکد، از قید های «فقط، تنها، ...» قبل از آوردن مستثنی استفاده می شود.	
عین ما لیس فیہ مفهوم الحصر: (کنکور ریاضی ۹۹)	اسلوب حصر معمولاً هنگامی است که پیش از «إِلَّا» جمله منفی آمده و مستثنی منه ذکر نشده باشد.
(۱) لَا نَأْخُذُ إِلَى مَوْقِفِ التَّصْلِيحِ إِلَّا السَّيَّارَةَ الْمُعْطَلَةَ	بنابراین جمله شماره ۳ چون منفی نیست، پس نمی تواند حصر باشد بلکه استثناء است.
(۲) لَا يَسْتَرِ النَّاسُ إِلَّا مَا يَخَافُونَ مِنْ عَوَاقِبِ جَهْرِهِ	
(۳) يَتَنَاوَلُ الْمَرِيضُ أَنْوَاعَ الْفَوَاكِهِ إِلَّا التَّفَاحَ	
(۴) لَمْ تَكُنِ السَّلَامَةُ إِلَّا بِالذَّهْنِ السَّلِيمِ	

مهم: با توجه به سوال های کنکور و آزمون امتحان نهایی، مهمترین نکته این درس پیدا کردن مستثنی منه در جمله است که مشخص شود جمله (استثناء یا حصر) است. که در زیر به بعضی از این موارد اشاره می شود:
۱- اگر جمله قبل از إِلَّا منفی نباشد، (یعنی مثبت) باشد، مستثنی منه حتماً در جمله است. پس اینگونه جمله ها استثناء هستند.
۲- اما اگر جمله قبل از إِلَّا منفی باشد، اگر مستثنی منه در جمله باشد استثناء است، و اگر در جمله نباشد حصر است.
که با کمک گرفتن از ترجمه و نقش کلمات قبل از الّا می توان پی به استثناء یا حصر بودن جمله برد.
یک روش دیگر برای پیدا کردن جمله حصر توجه کردن به اعراب مستثنی است یعنی اگر کلمه بعد از الّا یکی از علامت مرفوع (ـُ / ـِ / ـٍ / وَنَ) را بگیرد حصر است. چون مستثنی اعراب (ـُ / ـِ / ـٍ / ...) می گیرد اما حصر هم مرفوع می تواند باشد هم منصوب (مانند: ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ...﴾ که لَعِبٌ مرفوع است پس این جمله حصر است.
❖ مستثنی منه معمولاً «جمع سالم یا مکسر» یا اسم های جمعی مانند (ناس / قوم / کل ...) است.
❖ اما کلمه هایی مفرد نکره مانند (أحدٌ / شيءٌ / کتابٌ / ...) اگر در جمله منفی قرار بگیرند می توانند مستثنی منه واقع شوند.
❖ مستثنی منه می تواند ضمیر بارز یا مستتر باشد، به شرط آنکه مفرد نباشد.

در گزینه ۱ و ۲ و ۴ مستثنی منه ذکر شده به ترتیب (الأفلام، نا، الأسماك) هستند . پس نمی‌توانند اسلوب حصر داشته باشند.	۵۰- عین ما فيه ((الحصر)) : (تجربی ، ۹۸) ۱- لم نشاهد الأفلام من التلفاز إلا ما يفيدنا منها ۲- ما سعدنا إلى الجبال المرتفعة إلا الأقوياء منا ۳- ما أتذكر من أيام طفولتي إلا قصص أبي الجميلة ۴- لم تبلع الأسماك صغارها في هذا الفلم إلا سمكة واحدة
--	---

در امتحان نهایی علاوه بر قسمت ترجمه که از جمله های استثنا و حصر استفاده می شود در قسمت قواعد نیز سوال طرح می شود از جمله :

۱/۷۵	۱۰ مَيِّز في العبارات التالية : « (۱) المستثنى و المستثنى منه ، (۲) المفعول المطلق و نوعه ، (۳) الحال ، (۴) المنادى ، (۵) خبر الحروف المشبهة بالفعل » ﴿ يا داودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ ﴾ / هُوَ شَاهِدٌ مَشَاكِلَ فِي الْبَيْتَةِ مُشَاهَدَةً مُؤَلِّمَةً / يَشْتَغَلُ الْعُمَّالُ فِي الْمَصْنَعِ نَشِيطِينَ إِنَّا عَامِلًا .
------	--

آزمون خرداد ۹۸ انسانی .

۱۲	عَيْنِ الْجُمْلَةِ الَّتِي فِيهَا أَسْلُوبُ الْحَصْرِ: (۱) ﴿ لَا يَأْسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِنَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ﴾ (۲) ﴿ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِنَّا الَّذِينَ آمَنَّا ﴾ (۳) لَا يَحْضُرُ الزَّمْلَاءُ فِي صَالَةِ الْإِمْتِحَانِ إِنَّا وَاحِدًا مِنْهُمْ.
----	--

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ. تَرَجِّمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ، ثُمَّ مَيِّزِ أَسْلُوبَ الْحَصْرِ مِنْ أَسْلُوبِ الْأِسْتِثْنَاءِ.		
الأحصِر	و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست	۱- ﴿ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ ... ﴾
الأحصِر	جز قوم کافران از رحمت خدا ناامید نمی شوند.	۲- ﴿ ... لَا يَأْسُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ ﴾
الاستثناء	بی گمان انسان در زیان است؛ مگر کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و یکدیگر را به حق سفارش و به شکیبایی توصیه کرده اند.	۳- ﴿ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ﴾
الاستثناء	شب امتحان کتابی به جز کتاب عربی را مطالعه نکردم.	ما طالعتُ ليلةَ الإمتحانِ كتاباً إلا كتابَ العربيةِ.
الاستثناء	کتاب تاریخی را به جز منابعش خواندم .	۶- قَرَأْتُ الْكِتَابَ التَّارِيخِيَّ إِلَّا مَصَادِرَهُ
الاستثناء	انواع میوه به جز آناناس را خریده ام.	۷- اشتریتُ أنواعَ الفاكهةِ إلا آناناسَ.

التمارين

التمرين الأول: اكتب كلمة مناسبة للتوضيحات التالية من كلمات المعجم.

أغنى	او را بی نیاز ساخت که احتیاجی نداشته باشد.	(۱) جَعَلَهُ غَنِيًّا لَا حَاجَةَ لَهُ .
الصحفي	شخصی که در روزنامه (روزنامه ها) مقاله (مقالاتی) می نویسد.	(۲) شَخْصٌ يَكْتُبُ مَقَالَاتٍ فِي الصَّحْفِ .
الثانوية	مرحله تحصیلی پس از دبستان .	(۳) الْمَرْحَلَةُ الدَّرَاسِيَّةُ بَعْدَ الْإِبْتِدَائِيَّةِ .
المفكر	دانشمندی که اندیشه های ژرف و نویی دارد.	(۴) الْعَالِمُ الَّذِي لَهُ أَفْكَارٌ عَمِيقَةٌ وَ حَدِيثَةٌ .
الظروف	اوضاع و احوالی که پیرامونمان می بینیم.	(۵) الْأَوْضَاعُ وَ الْأَحْوَالُ الَّتِي نَشَاهِدُهَا حَوْلَنَا .

الْتَمَرِينُ الثَّانِي: ضَعْ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً مِنَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ.

يَغْلُو • يَرْخُصُ <input checked="" type="checkbox"/> يَكْتُرُ • يَغْضُ •	(۱) سِعْرُ الْعِنَبِ فِي نِهَائِهِ الصِّيفِ بِسَبَبِ وَفُورِهِ فِي السُّوقِ.
گران می شود / ارزان می شود / زیاد می شود / برهم می زند	قیمت انگور در بازار در پایان تابستان به سبب فراوانی اش ارزان می شود
جَدِيرٌ <input checked="" type="checkbox"/> شَلَالٌ • تَلْفَازٌ • ظُرُوفٌ •	(۲) أُعْطِيَ الْمُدِيرُ مَسْئُولِيَةَ الْمَكْتَبَةِ لِرَمِيْلِي وَ هُوَ بِهَا
شایسته / آبشار / تلویزیون / شرایط	مدیر، مسئولیت کتابخانه را به هم شاگردی ام داد در حالی که شایسته آن بود
طَبَعْنَا • تَصَفَّحْنَا • رَكَبْنَا • أَكَلْنَا <input checked="" type="checkbox"/>	(۳) ذَهَبْنَا إِلَى الْبُسْتَانِ وَ التَّفَاحَاتِ وَ الرَّمَانَاتِ.
چاپ کردیم / ورق زدیم / سوار شدیم / خوردیم	به باغ رفتیم و سیبها و انارها را خوردیم .
وَعَاءٌ <input checked="" type="checkbox"/> زُجَاجًا • حَدِيدًا • نُحَاسًا •	(۴) صَنَعْتُ جَمِيلًا مِنْ خَشَبِ شَجَرَةِ الْجَوْزِ.
ظرف / شیشه / آهن / مس	ظرف زیبایی از چوب درخت گردو ساختم
(يَخْفُضُ • يَمْرُرُ • يَقْذِفُ • يَسْهَرُ <input checked="" type="checkbox"/>	(۵) حَارِسُ الْفُنْدُقِ كُلَّ اللَّيْلِ مَعَ زَمِيلِهِ.
تخفیف می دهد / تلخ می کند / پرتاب می کند / بیدار می ماند	نگهبان هتل تمام شب همراه همکارش بیدار می ماند

الْتَمَرِينُ الثَّلَاثُ: اَمَلْ أَلْجَدْوَلَ بِكَلِمَاتٍ مُنَاسِبَةٍ.

عَبَاءَةٌ	عَدْوَانٌ	ن	ا	و	د	ع	دشمنی	(۱)
مَأْخُوذٌ	حَمَامَةٌ	ة	م	م	م	ح	کبوتر	(۲)
مَتَذَكَّرٌ	مَتَذَكَّرٌ	ر	ک	ذ	ت	م	به یادآورنده	(۳)
حَمَامَةٌ	عَبَاءَةٌ	ة	ء	ا	ب	ع	چادر	(۴)
تَعَارَفٌ	مَأْخُوذٌ	ذ	و	خ	أ	م	گرفته شده	(۵)
حِرْبَاءٌ	تَعَارَفٌ	ف	ر	ا	ع	ت	آشنایی	(۶)
عَدْوَانٌ	مَقْطُوعٌ	ع	و	ط	ق	م	بریده شده	(۷)
مَقْطُوعٌ	حِرْبَاءٌ	ء	ا	ب	ر	ح	آفتاب پرست	(۸)
ظَاهِرَةٌ	ظَاهِرَةٌ	ة	ر	ه	ا	ظ	پدیده	(۹)
أَفْلامٌ	أَقْمارٌ	ر	ا	م	ق	أ	ماه ها	(۱۰)
بِطَاقَةٌ	بِطَاقَةٌ	ة	ق	ا	ط	ب	کارت، بلیت	(۱۱)
أَقْمارٌ	أَفْلامٌ	م	ا	ل	ف	أ	فیلم ها	(۱۲)
تَعْلِيمٌ	مَعْجُونٌ	ن	و	ج	ع	م	خمیر	(۱۳)
أَنْهَارٌ	بِضَاعَةٌ	ة	ع	ا	ض	ب	کالا	(۱۴)
مَعْجُونٌ	أَنْهَارٌ	ر	ا	ه	ن	أ	رودها	(۱۵)
بِضَاعَةٌ	تَعْلِيمٌ	م	ی	ل	ع	ت	یاد دادن	(۱۶)
سَهْوَةٌ	سَهْوَةٌ	ة	ل	و	ه	س	آسانی	(۱۷)
نَفَقَاتٌ	أَصْنَامٌ	م	ا	ن	ص	أ	بت ها	(۱۸)
سُرُوالٌ	نَفَقَاتٌ	ت	ا	ق	ف	ن	هزینه ها	(۱۹)
وَالِدَةٌ	گراسی	ی	س	ا	ر	ک	صندلی ها	(۲۰)
گراسی	وَالِدَةٌ	ة	د	ل	و	ا	مادر	(۲۱)
بِهَائِمٌ	سُرُوالٌ	ل	ا	و	ر	س	شلوار	(۲۲)
أَعْلَامٌ	بِهَائِمٌ	م	ئ	ا	ه	ب	چارپایان	(۲۳)
أَصْنَامٌ	إِرسالٌ	ل	ا	س	ر	إ	فرستادن	(۲۴)
تَلْمِيزٌ	أَعْلَامٌ	م	ا	ل	ع	أ	پرچم ها	(۲۵)
إِرسالٌ	حِجَارَةٌ	ة	ر	ا	ج	ح	سنگ ها	(۲۶)
بِرَامِجٌ	تَلْمِيزٌ	ذ	ی	م	ل	ت	دانش آموز	(۲۷)
حِجَارَةٌ	بِرَامِجٌ	ج	م	ا	ر	ب	برنامه ها	(۲۸)
﴿ وَ عِبَادَ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا ﴾ وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا ﴿								

«التحليل الصرفي و الإعراب»

کلمات در زبان عربی همچون انسان از دو جهت مورد بررسی قرار می‌گیرند، همانطور که هر انسانی دارای ویژگی‌ها و خصوصیات خویش است کلمات نیز در زبان عربی هر کدام دارای ویژگی و خصوصیات خویش هستند. بنابراین بیان ویژگی‌های دستوری کلمه بیرون از جمله، در زبان عربی «التحليل الصرفي» می‌گویند.

و همچنان که هر انسانی با هر ویژگی که دارد اما هنگامی وارد جامعه می‌شود در هر جایی که قرار بگیرد نقش آن جا را می‌گیرد (دانش‌آموز، معلم، مدیر، کارمند، کارگر، ...) کلمات نیز هنگامی در جمله قرار بگیرند با توجه به جایگاهشان در جمله نقش می‌گیرند بنابراین به ذکر نقش دستوری کلمه یعنی جایگاه آن در جمله و علامت انتهای کلمه در زبان عربی «اعراب» می‌گویند.

دانش آموزان باید دقت کند دو اصطلاح «التحليل الصرفي» و «اعراب» قواعدی است که در طی سال‌های گذشته یاد گرفته و الآن آنها را با روشی جدید تکرار می‌شود.

در «التحليل الصرفي» یا «تجزیه» بهتر است از جدول زیر استفاده کنید:

اسم	۱	مفرد	مذكر	۳	معرّب	۴	معرفه	۵	جامد
	۲	مثنی	مؤنث	۳	مبنی	۴	نکره	۵	مشتق
کلمه	حرف	فعل	ماضی	۶	ثلاثی مجرد	۷	لازم	۳	معلوم
			مضارع		ثلاثی مزید		متعدی		مجهول
			امر						صیغه فعل (۱۴)

۲۰: هر اسمی در زبان عربی از لحاظ جنس و عدد بر اساس جدول زیر تقسیم می‌شود

۱- مفرد اسمی است که بر یک نفر یا چیزی دلالت کند. و علامت مشخصی ندارد.	مؤنث	مذكر	
۲- مفرد مؤنث می‌تواند بدون علامت باشد مانند مریم یا زینب یا دارای علامت‌های (ة / اء / ی ا) باشد که به آخر آن اضافه می‌شود مانند: تلميذة / صحراء / كبرى / دنيا	ة - ة	----	مفرد
۳- جمع مکسر یعنی جمعی که بر اساس قواعد این جدول بسته نشده و قاعده مشخصی ندارد. مانند قلم: أقلام / کتاب: كتب	ات	ان - ين	مثنی
		ون - ين	جمع سالم
			جمع مکسر

۳: کلمه معرب یعنی کلمه‌ای است که آخر آن با توجه به نقشش در جمله تغییر می‌کند و اعراب مختلف می‌گیرد. کلمه مبنی، کلمه‌ای است که تحت هیچ شرایطی شکل ظاهرشان تغییر نمی‌کند.

- تمام اسم‌ها معربند به جز ضمیرها، اسم‌های اشاره، اسم‌های موصول، و اسم‌های استفهام. بنابراین کلمه تلمیذ چون هیچکدام از موارد ذکر شده نیست پس معرب است. و می‌تواند اعراب مختلف تلمیذ، تلمیذ را قبول کند. نکته ۱- هر کلمه که در آخر آن تنوین — بگیرد معرب است.
- نکته ۲- هر کلمه که در ابتدای آن «ال» اضافه شده باشد معرب است.
- فعل‌های ماضی و امر مبنی هستند، اما فعل‌های مضارع معرب هستند به جز فعل‌های جمع مؤنث.
- تمام حرف‌ها مبنی هستند.

۴: اسم معرفه: اسمی است که برای شنونده یا خواننده شناخته شده باشد.

اسم معرفه: اسمی است که برای شنونده یا خواننده شناخته شده نباشد.

در دسته بندی اسم‌ها می‌گوییم هر اسم که معرفه نباشد، نکره است، بنابراین ابتدا انواع اسم‌های معرفه را مشخص می‌کنیم هر اسمی جزء یکی از موارد زیر قرار گرفت معرفه و اگر در دسته‌بندی معارف قرار نگرفت مبنی است. انواع اسم‌های معرفه:

- هر اسمی که در ابتدا آن «ال» اضافه شده باشد. مانند: الكتاب، الرجل
 - اسم عکَم (خاص): اسامی افراد، کشورها و شهرها و... مانند: ایران، کردستان، سنندج، کرمانشاه، ایلام، دماوند، اورست
- در کتاب درسی پایه یازدهم فقط این دو اسم آمده است. و سوال‌های امتحانی و آزمون بر پایه این دو مورد می‌باشد.

<p>اما موارد زیر نیز معرفه هستند</p> <p>۳- ضمیرها ۴- اسم‌های اشاره (هذا، هذه، ...) ۵- اسم‌های موصول (الذی، التي،...)</p> <p>۶- گاهی یک اسم نکره به یک معرفه اضافه می‌شود و معرفه می‌شود مانند:</p> <p>کتاب التلمیذ / کتاب نکره است اما چون به التلمیذ که معرفه است اضافه شده است پس کتاب نیز معرفه حساب می‌شود.</p> <p>نکته مهم: علامت تنوین در آخر اسم‌ها نشانه نکره است، یعنی اگر اسمی تنوین داشت «تلمیذ / تلمیذاً / تلمیذ» معمولاً نکره است.</p> <p>اسم‌های علم (خاص) اگر تنوین هم داشته باشند؛ بازهم معرفه به حساب می‌آیند. اشهد أن محمداً رسول الله.</p>	
<p>۵- در عربی اسم‌هایی وجود دارند که ریشه آن‌ها فعل است، به چنین اسم‌هایی که از فعل ساخته می‌شوند مشتق می‌گویند. و در مقابل اسم‌هایی که ریشه فعلی ندارد؛ یعنی آن را از روی فعل نساخته‌اند جامد می‌گویند.</p> <p>یادآوری: اصطلاح جامد و مشتق در کتاب‌های درسی ذکر نشده است. اما تعدادی از مشتق‌ها رو در پایه یازدهم یاد گرفته‌اید که عبارتند از:</p>	
<p>۱- اسم فاعل: به دو صورت می‌آید ۱- بر وزن اسم فاعل: (ناصر)</p> <p>۲- م م (مستخرج)</p>	<p>۲- اسم مفعول: به دو صورت می‌آید ۱- بر وزن اسم مفعول: (منصور)</p> <p>۲- م م (مستخرج)</p>
<p>۳- اسم مبالغة: بر دو وزن می‌آید ۱- فَعَال: (رِزَاق) (بِقَالَ)</p> <p>۲- فَعَالَة: (عَلَامَة) (سَيَّارَة) (نظَّارَة)</p>	<p>۴- اسم تفضیل: بر دو وزن می‌آید ۱- أَفْعَل: (أَجْمَل) (أَحْسَن)</p> <p>۲- فُعَلَى: (حَسَنَى) (دُنْيَا)</p>
<p>۵- اسم مکان: بر سه وزن می‌آید ۱- مَفْعَل: (مَلْعَب)</p> <p>۲- مَفْعَل: (مَنْزِل)</p> <p>۳- مَفْعَلَة: (مَدْرَسَة)</p>	
<p>۶- فعل لازم: فعلی است که فقط فاعل لازم دارد: فعل + فاعل: دَهَبَ التَّلْمِذُ</p> <p>فعل متعدی: فعلی که علاوه بر فاعل به مفعول نیز نیاز دارد: فعل + فاعل + مفعول کتب التلمیذ مقالاً</p>	
<p>۷- فعل معلوم فعلی است که فاعل آن مشخص و معلوم است، فعل مجهول فعلی است که فاعل آن نامشخص است.</p> <p>فعل ماضی معلوم: : ضَرَبَ : استخرج / فعل ماضی مجهول : ضَرِبَ / استخرج</p> <p>فعل مضارع معلوم: : يَضْرِبُ : يَكْرِمُ / فعل مضارع مجهول : يَضْرِبُ / يستخرج</p>	

عَيْنَ الصَّحِيحِ فِي التَّحْلِيلِ الصَّرْفِيِّ وَ الْمَحَلِّ الإِعْرَابِيِّ لِمَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطِّ.

الْعَمَالُ الْمُجْتَهِدُونَ يَشْتَغِلُونَ فِي الْمَصْنَعِ.

الْعَمَالُ:	اسم، جمع تكسیر، اسم فاعل، معرف بال، معرب	مبتدأ و مرفوع بالضمّة
	اسم مبالغة، جمع مكسر و مفرد «العامل»	فاعل و مرفوع بالضمّة
المُجْتَهِدُونَ:	اسم فاعل، جمع مذکر سالم، معرف بال	صفة و مرفوع بالتبعية لموصوفها
	اسم مفعول، مثنى، مذکر، نكرة، مبني	مضاف إليه و مجرور بـ «و» في «ون»
يَشْتَغِلُونَ:	فعل جمع مذکر غائب، ثلاثي مزيد من باب افتعال، معلوم، لازم	خبر و مبني
	فعل مضارع، جمع مذکر مخاطب، مجهول، ثلاثي مجرد، متعد	فاعل
المَصْنَعُ:	اسم مفعول، مفرد، معرف بال	مضاف إليه و مجرور
	اسم مكان، مفرد، مذکر، معرفة	مجرور بحرف جر (في المصنع: جار و مجرور)

نَجَحَتِ الطَّالِبَاتُ فِي الْإِمْتِحَانِ.	
نَجَحَتِ:	فَعْلٌ مَاضٍ، مَفْرَدٌ مَذْكَرٌ مَخَاطَبٌ، ثَلَاثِيٌّ مَرِيدٌ مِنْ بَابِ أفعالٍ، مَجْهُولٌ
	فَعْلٌ مَاضٍ، مَفْرَدٌ مُؤنَّثٌ غَائِبٌ، ثَلَاثِيٌّ مَجْرَدٌ، مَعْلُومٌ، لَازِمٌ

الطَّالِبَاتُ:	مَصْدَرٌ، جَمْعٌ مَذْكَرٌ سَالِمٌ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ
	اسْمٌ فاعِلٍ، جَمْعٌ مُؤنَّثٌ سَالِمٌ، مَعْرِفَةٌ

الِإِمْتِحَانِ:	مَصْدَرٌ مِنْ بَابِ اِفْتِعَالٍ، مَفْرَدٌ، مَذْكَرٌ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ
	اسْمٌ تَفْضِيلٍ، مَفْرَدٌ، مَذْكَرٌ، مَعْرِفَةٌ بِالْعَلَمِيَّةِ

التمرين الخامس

أ- كَمِّلِ الْفَرَاغَاتِ فِي التَّرْجَمَةِ النَّصِّ التَّالِي.

هُنَاكَ طَائِرٌ يُسَمَّى «بِرْنَاكِل» بَيْنِي عَشَّةٌ فَوْقَ جِبَالٍ مُرْتَفَعَةٍ بَعِيداً عَنِ الْمُفْتَرَسِينَ. وَ عِنْدَمَا تَكْبُرُ فِرَاخُهُ، يَرِيدُ مِنْهَا أَنْ تَقْفِزَ مِنْ عَشَّةِ الْمُرْتَفَعِ. تَقْدُفُ الْفِرَاخُ نَفْسَهَا وَاحِداً وَاحِداً مِنْ جِبَلٍ يَبْلُغُ ارْتِفَاعُهُ أَكْثَرَ مِنْ أَلْفِ مِتْرٍ. وَ تَصْطَدُّمُ بِالصَّخُورِ عِدَّةَ مَرَّاتٍ. يَنْتَظِرُ الْوَالِدَانِ أَسْفَلَ الْجِبَلِ وَ يَسْتَقْبِلَانِ فِرَاخَهُمَا. سَقُوطُ الْفِرَاخِ مَشْهُدٌ مُرْعِبٌ جِدًّا. وَلَكِنْ لَا فِرَارَ مِنْهُ؛ لِأَنَّهُ قِسْمٌ مِنْ حَيَاتِهَا الْقَاسِيَةِ.

پرنده ای وجود دارد که «برناکل» نامیده می شود [او] لانه اش را بر فراز کوه هایی بلند، دور از شکارچیان می سازد و هنگامی که جوجه هایش بزرگ می شوند از آنها می خواهد از لانه بلندشان بپرند. جوجه ها یکی یکی خودشان را از کوهی که بلندای آن به بیش از هزار متر می رسد، می اندازند. و چند بار با صخره ها برخورد می کنند. پدر و مادر، پایین کوه چشم به راه می شوند و به پیشواز جوجه هایشان می روند. افتادن جوجه ها صحنه ای بسیار ترسناک است. ولی هیچ گریزی از آن نیست؛ زیرا بخشی از زندگی دشوار شان است.

ب. اُكْتُبِ الْمَحَلَّ الْإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطًّا.

هُنَاكَ طَائِرٌ يُسَمَّى «بِرْنَاكِل» بَيْنِي عَشَّةٌ فَوْقَ جِبَالٍ مُرْتَفَعَةٍ بَعِيداً عَنِ الْمُفْتَرَسِينَ. وَ عِنْدَمَا تَكْبُرُ فِرَاخُهُ، يَرِيدُ مِنْهَا أَنْ تَقْفِزَ مِنْ عَشَّةِ الْمُرْتَفَعِ. تَقْدُفُ الْفِرَاخُ نَفْسَهَا وَاحِداً وَاحِداً مِنْ جِبَلٍ يَبْلُغُ ارْتِفَاعُهُ أَكْثَرَ مِنْ أَلْفِ مِتْرٍ. وَ تَصْطَدُّمُ بِالصَّخُورِ عِدَّةَ مَرَّاتٍ. يَنْتَظِرُ الْوَالِدَانِ أَسْفَلَ الْجِبَلِ وَ يَسْتَقْبِلَانِ فِرَاخَهُمَا. سَقُوطُ الْفِرَاخِ مَشْهُدٌ مُرْعِبٌ جِدًّا. وَلَكِنْ لَا فِرَارَ مِنْهُ؛ لِأَنَّهُ قِسْمٌ مِنْ حَيَاتِهَا الْقَاسِيَةِ.

عَشَّةٌ (مفعول) مُرْتَفَعَةٌ (صفة) فِرَاخٌ (فاعل) الْفِرَاخُ (فاعل) أَلْفٌ (مجرور به حرف جر) سَقُوطٌ (مبتدأ)
بِالصَّخُورِ (مجرور بحرف جر) الْوَالِدَانِ (فاعل) الْجِبَلِ (مضاف إليه) فِرَاخٌ (مفعول) سَقُوطٌ (مبتدأ)
الْفِرَاخِ (مضاف إليه) مَشْهُدٌ (خبر) مُرْعِبٌ (صفة) مِنْ حَيَاتِ (مجرور بحرف جر) الْقَاسِيَةِ (صفة).

ج. عَيْنُ نَوْعِ «لَا» فِي «لَا فِرَارَ مِنْهُ». «لَا + اسم = لَا نَفِي جِنْسٍ» لَا فِرَارَ : لَا نَفِي جِنْسٍ

د. اِبْحَثْ عَنِ مُتَضَادِّ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ فِي النَّصِّ: «تَحْتَ وَ بَعِيدٌ وَ تَصَغُرُ وَ قَصِيرٌ وَ أَقَلُّ وَ أَسْفَلُ.»

تَحْتَ ≠ فَوْق بَعِيدٌ ≠ قَرِيبٌ تَصَغُرُ ≠ تَكْبُرُ قَصِيرٌ ≠ مُرْتَفِعٌ أَقَلُّ ≠ أَكْثَرُ أَسْفَلٌ ≠ أَعْلَى

ه. اُكْتُبِ مَفْرَدَ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةِ: «جِبَالٌ وَ مُفْتَرَسِينَ وَ فِرَاخٌ وَ صَخُورٌ وَ مَرَّاتٍ.»

جِبَالٌ : مَفْرَدٌ : جِبَلٌ مُفْتَرَسِينَ : مَفْرَدٌ : مُفْتَرِسٌ فِرَاخٌ : مَفْرَدٌ : فَرَاخٌ صَخُورٌ : مَفْرَدٌ : صَخْرَةٌ مَرَّاتٍ : مَفْرَدٌ : مَرَّةٌ

التمرین السادس: للترجمة.

عَلِمَ: دانست	أَعْلَمُ مِنْ: داناتر	سَيَعْلَمُونَ: خواهند دانست	الْعَلَامَةُ: بسیار دانا
فعل ماضی	اسم تفضیل (أَفْعَل)	س + مضارع = مستقبل فارسی	مبالغة
انْتَقَلَ: جا به جا شد	لا يَنْتَقِلُ: جا به جا نمی شود	لَنْ يَنْتَقِلَ: جا به جا نخواهد شد	رَجَاءً انْتَقِلُوا: لطفاً، جا به جا شوید
ماضی / باب افتعال	مضارع منفی	لَنْ + مضارع = مستقبل منفی فارسی	فعل امر، جمع مذکر مخاطب
أَرْسَلَ: فرستاد	الْمُرْسَلُ: فرستاده شده	أَرْسَلُ: بفرست	لا تُرْسَلُ: نفرست
ماضی / باب إفعال	اسم مفعول (م.....م...)	فعل امر / مفرد مذکر غایب	مضارع نهی: لا + مضارع
عَبَدَ: پرستید	العابِدُونَ: پرستندگان	أَعْبُدُونِي: مرا پرستید	الْمَعَابِدُ: پرستشگاهها
ماضی / مجرد / گروه ۱	اسم فاعل / جمع مذکر	فعل امر + ن وقایه + ضمیر (ی)	جمع «مَعْبُد»: اسم مکان
سَاعَدَ: کمک کرد	الْمُسَاعِدُ: کمک کننده	هُمْ سَاعَدُونِي: آنها مرا کمک کردند	رَجَاءً سَاعِدُونِي: لطفاً مرا کمک کنید
ماضی / باب مفاعلة	اسم فاعل (م.....م...)	فعل ماضی + نون وقایه + ضمیر (ی)	فعل امر + نون وقایه + ضمیر (ی)
طَبَخَ: پخت	الطَّبَاخُ: آشپز	طَبَخَ: پخته شد	الْمَطْبُوخُ: پخته شده
ماضی / مجرد / گروه ۱	اسم مبالغة (شغل)	ماضی مجهول (با ضمه شروع شده)	اسم مفعول (بر وزن مفعول)
تَكَلَّمَ: سخن گفت	التَّكَلُّمُ: سخن گفتن	تَكَلَّمْنَا: (ما) سخن گفتیم	نَتَكَلَّمُ: (ما) سخن می گویم
ماضی / باب تَفَعَّل	مصدر باب تَفَعَّل	فعل ماضی / متکلم مع الغير	فعل مضارع / متکلم مع الغير

التمرین السادس: عین المَحَلِّ العَرَابِيِّ لِلکَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَظٌّ.

(۱) مَدَارَةُ النَّاسِ نَصْفُ الْإِيمَانِ.	مدارا کردن با مردم نصف ایمان است .
مَدَارَةٌ: (مبتدا و مرفوع) النَّاسُ: (مضاف الیه و مجرور) نَصْفُ: (خبر و مرفوع) الْإِيمَانُ: (مضاف الیه و مجرور)	
(۲) عَدُوٌّ عَاقِلٌ خَيْرٌ مِنْ صَدِيقٍ جَاهِلٍ.	دشمن عاقل بهتر از دوست نادان است
عَدُوٌّ: (مبتدا و مرفوع) عَاقِلٌ: (صفت) خَيْرٌ: (خبر و مرفوع) مِنْ صَدِيقٍ: (جار و مجرور) جَاهِلٍ: (مضاف الیه و مجرور)	
(۳) يَا حَبِيبِي، لَا تَقُلْ كَلِمًا إِلَّا الْحَقُّ أَبَدًا.	ای دوست من، هرگز سخنی جز حق نگو
لَا تَقُلْ: (فعل مضارع نهی) كَلِمًا: (مفعول و منصوب) إِلَّا: (ادات استثناء) الْحَقُّ: (مستثنی و منصوب)	
(۴) أَلْعَلُّمُ فِي الصَّغَرِ كَالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ.	(یادگیری) دانش در کودکی مانند نقش در سنگ است
أَلْعَلُّمُ: (مبتدا و مرفوع) فِي الصَّغَرِ: (جار و مجرور) كَالنَّقْشِ: (جار و مجرور «خبر برای العلم») فِي الْحَجَرِ: (جار و مجرور)	
(۵) أَضَعَفُ النَّاسِ مَنْ ضَعَّفَ عَنِ كِتْمَانِ سِرِّهِ.	ضعیفترین مردم کسی است که از پنهان کردن رازش ناتوان باشد
أَضَعَفُ: (مبتدا و مرفوع) النَّاسِ: (مضاف الیه و مجرور) عَنِ كِتْمَانِ: (جار و مجرور) سِرِّهِ: (مضاف الیه و مجرور)	

الْتَمَرِينَ السَّابِحِ: أ. اِبْحَثْ عَنِ السَّمَاءِ التَّالِيَةِ فِي مَا يَلِي	
أ. (اسم الفاعل و اسم المفعول و اسم المبالغة و اسم التفضيل و اسم المكان)	
﴿...إِنَّ النَّفْسَ لِأَمَارَةٍ بِالسُّوءِ...﴾	قطعاً نفس بسیار دستور دهنده(امر کننده) به بدی است.
أَمَارَةٌ بِرِوْزَنِ «فَعَالَةٌ» اسْمُ مَبَالِغَةٍ	
اعْلَمْ بِأَنَّ خَيْرَ الْإِخْوَانِ أَقْدَمُهُمْ.	بدان که بهترین برادران (دوستان) قدیمی‌ترین آنهاست .
خَيْرٌ : اسْمُ تَفْضِيلٍ	أَقْدَمٌ : بِرِوْزَنِ «أَفْعَلٌ» اسْمُ تَفْضِيلٍ
أَكْبَرُ الْحَمَقِ الْإِعْرَاقُ فِي الْمَدْحِ وَالذَّمِّ	بزرگترین حماقت زیاده‌روی در ستایش و نکوهش (مدح و ذم) است.
أَكْبَرٌ : بِرِوْزَنِ «أَفْعَلٌ» اسْمُ تَفْضِيلٍ	
طَلَبُ الْحَاجَةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ	خواستن حاجت از ناهلش از مرگ بدتر است.
أَشَدُّ : بِرِوْزَنِ «أَفْعَلٌ» اسْمُ تَفْضِيلٍ	
فَمَنْ عَنْ مَجْلِسِكَ لِأَبِيكَ وَ مَعْلَمِكَ وَ إِنْ كُنْتَ أَمِيرًا	از جایت برای (به احترام) پدر و معلمت برخیز اگر چه فرمانروا باشی
مَجْلِسٌ : بِرِوْزَنِ «مَفْعَلٌ» اسْمُ مَكَانٍ	مَعْلَمٌ : «مَفْعَلٌ.....» : اسْمُ فَاعِلٍ
يَوْمَ الْعَدْلِ عَلَى الظَّالِمِ أَشَدُّ مِنْ يَوْمِ الْجُورِ عَلَى الْمَظْلُومِ	روز عدل(دادگری) بر ستمگر سخت تر از روز ستم بر مظلوم است
ظَالِمٌ : بِرِوْزَنِ «فَاعِلٌ» اسْمُ فَاعِلٍ	أَشَدُّ : بِرِوْزَنِ «أَفْعَلٌ» اسْمُ تَفْضِيلٍ
مَظْلُومٌ : بِرِوْزَنِ «مَفْعُولٌ» اسْمُ مَفْعُولٍ	



درسنامه درس ۴ / دوازدهم مشترک

کردستان - بابک فجر

سندج - فاجیه ۲

۱۳۹۹-۱۴۰۰

الْفَرَزْدَقِيُّ	الدَّرْسُ الرَّابِعُ
این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می شناسد. و خانه (خدا) و بیرون و محدوده احرام، او را می شناسند.	هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءَ وَطَأْتَهُ وَ أَلْبَيْتَ يَعْرِفُهُ وَ الْحُلَّ وَ الْحَرَمَ
این فرزند بهترین همه بندگان خداست. این پرهیزگار پاک پاکیزه بزرگ قوم است.	هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ
و این گفته تو که « این کیست؟ » زیان رساننده بدو نیست. عرب و غیرعرب کسی را که تو انکار کردی می شناسند	وَ لَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ الْعَرَبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرْتَ وَ الْعَجَمُ
فرزدق از شاعران روزگار اموی است.	الْفَرَزْدَقُ مِنْ شُعْرَاءِ الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ.
او در منطقه ای در کویت به سال بیست و سه هجری متولد شد و در بصره زندگی کرد.	وُلِدَ فِي مَنْطِقَةِ الْكُوَيْتِ عَامَ ثَلَاثَةِ وَ عَشْرِينَ بَعْدَ الْهِجْرَةِ، وَ عَاشَ بِالْبَصْرَةِ.
روزی از روزها پدرش او را نزد امیر مؤمنان علی آورد و امام از وی درباره پرسش پرسید و او گفت:	فِي يَوْمٍ مِنَ الْأَيَّامِ جَاءَ بِهِ أَبُوهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ، فَسَأَلَهُ الْإِمَامُ عَنْ وَلَدِهِ؛ فَقَالَ:
و امام از وی درباره پرسش پرسید و او گفت:	فَسَأَلَهُ الْإِمَامُ عَنْ وَلَدِهِ؛ فَقَالَ:
این پسر است؛ نزدیک است که شاعری بزرگ شود	« هَذَا ابْنِي يَكَادُ يَكُونُ شَاعِرًا عَظِيمًا. »
پس امام به پدرش گفت: به وی قرآن بیاموز (یاد بده).	فَقَالَ الْإِمَامُ لَوَالِدِهِ: « عَلِّمَهُ الْقُرْآنَ »
پس (پدر فرزدق) به او قرآن را قطعاً آموخت (یاد داد)؛	فَعَلَّمَهُ الْقُرْآنَ تَعْلِيمًا؛
سپس نزد خلفای بنی امیه در شام رفت، و آن ها را مدح کرد و جوایزشان را بدست آورد.	ثُمَّ رَحَلَ الْفَرَزْدَقُ إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ بِالشَّامِ وَ مَدَحَهُمْ وَ نَالَ جَوَائِزَهُمْ.
فرزدق دوستدار اهل بیت بود	كَانَ الْفَرَزْدَقُ مُحِبًّا لِأَهْلِ الْبَيْتِ
و دوستی اش را نزد خلفای بنی امیه پنهان می کرد؛	وَ كَانَ يَسْتُرُ حُبَّهُ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ؛
ولی وقتی که هشام بن عبدالملک در روزگار پدرش به حج رفت، آن را آشکار کرد.	وَ لَكِنَّهُ جَهَرَ بِهِ لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي أَيَّامِ أَبِيهِ.
پس هشام طواف کرد و وقتی که به حجر الاسود رسید	فَطَافَ هِشَامٌ وَ لَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجَرِ
نتوانست که آن را به خاطر شلوغی بسیار مسح کند.	لَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَسْتَلِمَهُ لِكَثْرَةِ الْإِزْدِحَامِ،
پس برای وی منبری نصب شد، همچون فرمانروایان روی آن نشست	فَنُصِبَ لَهُ مِنْبَرٌ وَ جَلَسَ عَلَيْهِ جُلُوسَ الْأَمْرَاءِ
در حالی که به مردم نگاه می کرد و گروهی از بزرگان اهل شام همراهش بودند.	يَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ وَ مَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ كِبَارِ أَهْلِ الشَّامِ.
پس در حالی که به حاجیان می نگریست، ناگهان (امام) زین العابدین آمد ،	فَبَيْنَمَا يَنْظُرُ إِلَى الْحَجَّاجِ، إِذْ جَاءَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ ،
و مانند بزرگان خانه [خدا] را طواف کرد،	فَطَافَ بِالْبَيْتِ طَوَافَ الْأَعَاظِمِ
و هنگامی که به حجر الاسود رسید، مردم کنار رفتند، و [او] به آسانی آن را مسح کرد.	فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْحَجَرِ، ذَهَبَ النَّاسُ جَانِبًا، فَاسْتَلَمَهُ اسْتِلَامًا سَهْلًا.
مردی از اهل شام گفت:	فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ:
این کیست که مردم به او اجازه دادند که حجرالاسود را مسح کند؟! (این کیست که مردم به او اجازه مسح حجرالاسود دادند!)	« مَنْ هَذَا الَّذِي قَدْ سَمَحَ النَّاسُ لَهُ بِاسْتِلَامِ الْحَجَرِ؟! »

خَافَ هِشَامٌ مِنْ أَنْ يَعْرِفَهُ أَهْلُ الشَّامِ	هشام ترسید از اینکه اهل شام او را بشناسند
و يَرْغَبُوا فِيهِ رَغْبَةً الْمُحِبِّينَ؛ فَقَالَ: «لَا أَعْرِفُهُ»	و به او مانند دوستداران علاقه‌مند شوند و گفت: او را نمی‌شناسم
وَ كَانَ الْفَرَزْدَقُ حَاضِرًا.	و فرزندق حاضر بود.
فَقَالَ الْفَرَزْدَقُ: «أَنَا أَعْرِفُهُ مَعْرِفَةً جَيِّدَةً.»	پس فرزندق گفت: «من او را به خوبی می‌شناسم.
ثُمَّ أَنْشَدَ هَذِهِ الْقَصِيدَةَ إِنْشَادًا رَائِعًا.	سپس این قصیده را به زیبایی سرود:
هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءَ وَطَأْتَهُ وَ الْبَيْتَ يَعْرِفُهُ وَ الْحِلَّ وَ الْحَرَمَ	این کسی است که سرزمین مکه قدمگاهش را می‌شناسد. و خانه (خدا) و بیرون و محدوده احرام، او را می‌شناسد.
هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ	این فرزند بهترین همه بندگان خداست. این پرهیزگار پاک پاکیزه بزرگ قوم است.
وَ لَيْسَ قَوْلُكَ: مَنْ هَذَا؟ بِضَائِرِهِ الْعُرْبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرْتَ وَ الْعَجَمُ	و این گفته تو که «این کیست؟» زیان رساننده بدو نیست. عرب و غیرعرب کسی را که تو انکار کردی می‌شناسند

المعجم

إِذْ جَاءَ : ناگهان آمد	الْحِلَّ : بیرون احرام	الْعَلَمَ : بزرگ تر قوم ، پرچم
اسْتَلَمَ الْحَجَرَ : سنگ را مسح کرد	رَحَلَ - : کوچ کرد	الْكِبَارَ : بزرگان
أَنْكَرَ : ناشناخته شمرد	رَغِبَ فِيهِ - : به آن علاقه مند شد	«مفرد: الْكَبِيرُ» ≠ الْأَصْغَارُ
الْبَطْحَاءَ : دشت مکه	الضَّائِرِ : زیان رساننده	مَدَحَ - : ستود
بَيْنَمَا : در حالی که	طَافَ - : طواف کرد	نَصَبَ - : برپا کرد ، نصب کرد
الْتَّقِيَّ : پرهیزگار	(مضارع: يَطُوفُ)	النَّقِيِّ : پاک و خالص
جَهَرَ بِ- : آشکار کرد	الْعُرْبَ : عرب	الْوَطْءَ : جای پا ، گام

اُكْتُبْ جَوَابًا قَصِيرًا، حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

(۱) كَيْفَ كَانَ حَبُّ الْفَرَزْدَقِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ ؟	كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَسْتَرُ حَبَّهُ عِنْدَ خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ .
دوستی فرزندق به اهل بیت نزد خلفای بنی امیه چگونه بود؟	فرزندق دوستی اش را نزد خلفای بنی امیه پنهان می‌کرد.
(۲) مَنْ جَاءَ بِالْفَرَزْدَقِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ؟	جَاءَ بِهِ أَبُوهُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
چه کسی فرزندق را نزد امیر مؤمنان آورد؟	پدرش او را نزد امیر مؤمنان آورد .
(۳) مَتَى جَهَرَ الْفَرَزْدَقُ بِحَبِّهِ لِأَهْلِ الْبَيْتِ ؟	جَهَرَ بِهِ لَمَّا حَجَّ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ فِي أَيَّامِ أَبِيهِ.
چه وقت فرزندق دوستی اش به اهل بیت را آشکار کرد؟	وقتی که هشام بن عبدالملک در روزگار پدرش به حج رفت، آن را آشکار کرد.
(۴) أَيْنَ وُلِدَ الْفَرَزْدَقُ؟ وَ أَيْنَ عَاشَ ؟	وُلِدَ فِي مَنطِقَةِ الْكُوَيْتِ وَ عَاشَ بِالْبَصْرَةِ
فرزندق کجا به دنیا آمد و کجا زندگی کرد؟	او در منطقه ای در کویت متولد شد و در بصره زندگی کرد.
(۵) فِي أَيِّ عَصْرِ كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَعِيشُ ؟	كَانَ الْفَرَزْدَقُ يَعِيشُ فِي الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ.
فرزندق در چه دوره ای زندگی می‌کرد؟	فرزندق در روزگار اموی زندگی می‌کرد.
(۶) إِلَى مَنْ رَحَلَ الْفَرَزْدَقُ بِالشَّامِ؟	رَحَلَ الْفَرَزْدَقُ إِلَى خُلَفَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ بِالشَّامِ .

فرزدق در شام نزد چه کسی رفت؟

فرزدق نزد خلفای بنی امیه در شام رفت .

اعلموا

الْمَفْعُولُ الْمَطْلُوقُ

به ترجمه چهار جمله زیر دقت کنید.
۱- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ.

از خدا آمرزش خواستم.

۲- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا.

از خدا بی گمان آمرزش خواستم.

۳- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا صَادِقًا.

از خدا صادقانه آمرزش خواستم.

۴- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ.

از خدا مانند درستکاران آمرزش خواستم.

چه رابطه ای میان دو کلمه «اسْتَغْفَرْتُ» و «اسْتِغْفَارًا» در جملات بالا وجود دارد؟
مصدر «اسْتِغْفَارًا» در جمله دوم، سوم و چهارم چه مفهومی را به جمله ها افزوده است؟

نقش کلمه «اسْتِغْفَارًا» در جملات دوم، سوم و چهارم «مفعول مطلق» است.

این مصدر در جمله دوم بر انجام فعل «اسْتَغْفَرْتُ» تأکید کرده است.

به مصدر «اسْتِغْفَارًا» در جمله دوم «مفعول مطلق تأکیدی» گفته می شود و در ترجمه فارسی آن از قیدهای تأکیدی مانند «بی گمان»، «حتماً» و «قطعاً» استفاده می کنیم.

اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا

مفعول مطلق تأکیدی

دو کلمه «صادقاً» و «الصالحين» در جملات سوم و چهارم چه نقشی دارند؟

گاهی «مفعول مطلق» به کمک کلمه بعد از خودش که صفت یا مضاف الیه است، نوع انجام گرفتن فعل را بیان می کند؛ مانند «اسْتِغْفَارًا» در جمله سوم و چهارم، که به آن «مفعول مطلق نوعی» گفته می شود.

اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا صَادِقًا

صفت

مفعول مطلق نوعی

اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ.

مضاف الیه

مفعول مطلق نوعی

در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که موصوف واقع شده است) می توانیم صفت را به صورت قید ترجمه کنیم و نیازی به ترجمه مفعول مطلق نیست؛ مثال:

اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا صَادِقًا.

از خدا صادقانه آمرزش خواستم.

در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که مضاف واقع شده است) از قید «مانند» استفاده می کنیم؛ مثال:

اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ.

مانند درستکاران از خدا آمرزش خواستم.

تَجْتَهِدُ الْأُمَّ لِتَرْبِيَةِ أَوْلَادِهَا اجْتِهَادًا بِالْغَا

مادر برای تربیت فرزندانش بسیار تلاش می کند.

مفعول مطلق، مصدری از فعل جمله است.

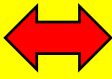
مفعول مطلق دو نوع است: تأکیدی و نوعی.

مفعول مطلق تأکیدی، مصدری از فعل جمله است که بر انجام فعل تأکید می کند و صفت یا مضاف الیه ندارد.

مفعول مطلق نوعی، مصدری از فعل جمله است که نوع و چگونگی انجام فعل را بیان می کند و صفت یا مضاف الیه دارد.

<p>نکته ۱: مفعول مطلق: مصدری است منصوب (أ، ؤ، -) و از جنس فعل موجود در جمله است:</p>						
<p>نکته ۲: مفعول مطلق تأکیدی هیچ گاه به صورت مثنی یا جمع به کار نمی رود، و نصب آن نیز با تنوین نصب « - » نشان داده می شود.</p>						
<p>نکته ۳: ترجمه‌ی مفعول مطلق تأکیدی: در ترجمه‌ی مفعول مطلق تأکیدی از قیدهای تأکیدی زیر و امثال آن‌ها استفاده می شود: « بی شک، بدون شک، مسلماً، قطعاً، حتماً، یقیناً، و ... » که با آوردن بر سر فعل ترجمه می شود.</p>						
<p>نکته ۴: مصدر منصوبی (مفعول مطلق) است که به کمک کلمه‌ی بعد از خود که به صورت «صفت» یا «مضاف الیه» می آید، « کیفیت » و « نوع » انجام فعل را بیان می کند.</p>						
<p>نکته ۵: ترجمه‌ی مفعول مطلق: در ترجمه‌ی مفعول مطلق نوعی دارای صفت، از قیدهای بیانی با توجه صفت آن استفاده می شود یا به عبارت دیگر، به ترجمه‌ی صفت، اکتفا کرد. قیدهای نوعی که از آن‌ها برای ترجمه‌ی مفعول مطلق نوعی دارای صفت استفاده می شود عبارتند از:</p> <p style="text-align: right;">« به نیکی ، بسیار ، سخت ، زیاد »</p> <p style="text-align: right;">مثال:</p> <table style="width: 100%; border: none;"> <tr> <td style="width: 50%; text-align: right;">إِصْرٌ صَبْرًا جَمِيلًا</td> <td style="width: 50%; text-align: left;">← به نیکی صبر کن</td> </tr> <tr> <td style="text-align: right;">إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا</td> <td style="text-align: left;">← ما برای تو گشایشی آشکار نمودیم</td> </tr> <tr> <td style="text-align: right;">اذكروا الله ذكراً كثيراً</td> <td style="text-align: left;">← خدا را بسیار یاد کنید</td> </tr> </table>	إِصْرٌ صَبْرًا جَمِيلًا	← به نیکی صبر کن	إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا	← ما برای تو گشایشی آشکار نمودیم	اذكروا الله ذكراً كثيراً	← خدا را بسیار یاد کنید
إِصْرٌ صَبْرًا جَمِيلًا	← به نیکی صبر کن					
إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا	← ما برای تو گشایشی آشکار نمودیم					
اذكروا الله ذكراً كثيراً	← خدا را بسیار یاد کنید					
<p>کنکور تجربی ۹۹</p>	<p>۲۷- « <u>علینا أن نحترم الأديان الإلهية و أن نتعایش مع المعتقدين بها تعایشاً سلمياً!</u> »:</p> <p>(۱) بر ما است به دینهای خدایی احترام گذاریم و با کسانی که به خدا اعتقاد دارند با مسالمت زندگی کنیم!</p> <p>(۲) بر ما است که به ادیان الهی احترام بگذاریم و با معتقدین به آنها زندگی مسالمت آمیزی داشته باشیم!</p> <p>(۳) بر ما واجب است که به ادیان خدایی احترام کنیم و با کسانی که معتقد هستند با مسالمت زندگی کنیم!</p> <p>(۴) بر ما لازم است دینهای الهی را محترم شمرده با معتقدان به آن زندگی سالمی را داشته باشیم!</p>					
<p>کنکور تجربی ۹۹</p>	<p>۲۹- « <u>کم شخصاً نعرف أنهم يعملون بما يقولون، فيؤثرون علينا تأثيراً عميقاً لا نجد مثله في الآخرين!</u> »:</p> <p>(۱) چند شخص را می شناسیم که می گویند چیزی را که بدان عمل می کنند، پس بر ما تأثیر عمیقی می گذارند که همانند آن را در دیگران نمی یافتیم!؟</p> <p>(۲) چند شخص را شناخته ایم که به چیزی که می گویند عمل می کنند، و بر ما آنچنان تأثیری دارند که در دیگران مثل آن را نیافته ایم!؟</p> <p>(۳) چند نفر را می شناسیم که آنها چیزی می گویند که عمل می کنند، و بر ما آنچنان اثری دارند که در افراد دیگر همانندش را نمی یابیم!؟</p> <p>(۴) چند نفر را می شناسیم که به آنچه می گویند عمل می کنند، پس بر ما تأثیر عمیقی می گذارند که در دیگران مثل آن را نمی یابیم!؟</p>					
<p>کنکور تجربی ۹۹</p>						

	<p>۳۱- « هذا المعلمُ قد قام بتشكيل فريقين يجتهد لابعيهمما فرحين سنة أيام من الأسبوع اجتهادا!»: این معلم</p> <p>۱) با خوشحالی به تشکیل دو گروهی اقدام نموده که بازیکنان آنها شش روز از هفته را بسیار تلاش می کنند!</p> <p>۲) با شادی به شکل دادن دو گروه که بازیکنان آنها شش روز هفته را به سختی تلاش می کنند، اقدام می نماید!</p> <p>۳) اقدام به تشکیل دو تیم کرده است که بدون شک بازیکنانشان در شش روز از هفته با خوشحالی، تلاش می کنند!</p> <p>۴) اقدام به شکل دادن تیمهایی کرده که بازیکنانشان با شادی، شش روز هفته را تلاش فراوان می نمایند!</p>
<p>نکته : در ترجمه‌ی مفعول مطلق نوعی دارای مضاف الیه، از قیدهای بیانی از قبیل : « مانند ، چون ، همچون ... » استفاده می‌شود. مثال:</p>	<p>انظروا إلي الدنيا نظرَ الزاهدين فيها ← به دنیا چون پارسایان در آن، بنگرید</p> <p>جلس عليّ جلوسَ الفقراء ← علي مانند فقیران نشست</p> <p>نظرتُ إلي المكتبة نظرَ الباحث ← به کتابخانه همچون پژوهشگر نگاه کردم</p>
<p>در کنکور سوال‌های مفعول مطلق به صورت های مختلف آمده است که دانش آموز این سوال‌ها را باید به خاطر داشته باشد. تیپ سوالات :</p>	<p>۱- عین ما فيه اهتمام و عناية علی «وقوع الفعل» فقط = مفعول مطلق تاکیدی</p> <p>۲- عین ما فيه تأکید للفعل = مفعول مطلق تاکیدی</p> <p>۳- عین ما یبین کیفیتة وقوع الفعل = مفعول مطلق نوعی</p> <p>۴- عین ما فيه تأکید علی وقوع الفعل = مفعول مطلق تاکیدی</p> <p>۵- عین المفعول المطلق للبيان = مفعول مطلق نوعی</p> <p>۶- عین المصدر لا یبین نوع الفعل = مفعول مطلق تاکیدی</p>
<p>کنکور ریاضی ۹۸</p> <p>۱- وفاء جمیلاً (نوعی)</p> <p>۲- تشجیعاً کثیراً (نوعی)</p> <p>۳- تضييعاً (تاکیدی)</p> <p>۴- شماً دقیقاً (نوعی)</p>	<p>۹۹- عین المصدر لا یبین نوع الفعل:</p> <p>۱) یا أصدقاء أوفوا بعهدکم وفاء جمیلاً!</p> <p>۲) شجّعنا أصدقاءنا في المسابقة تشجیعاً کثیراً!</p> <p>۳) إن كنت تلميذاً عاقلاً فلا تُضیع أوقاتك تضييعاً!</p> <p>۴) إن العطارَ بشم رائحة المسك شماً دقیقاً و يعرفه!</p>

<p>در کتاب عربی پایه دهم با مصدرهایی با قاعده بر این وزن ها آشنا شدید افتعال، استفعال، انفعال، إفعال، تفعیل، تفاعل و مفاعلة؛ مثال:</p>						
مصدر	مضارع	ماضی	<p>مثال</p> 	مصدر	مضارع	ماضی
افتخار	يَفْتَخِرُ	اَفْتَخَرَ		اَفْتَعَلَ	يَفْتَعَلُ	اَفْتَعَلَ
استخدام	يَسْتَحْدِمُ	اَسْتَحْدَمَ		اَسْتَفْعَلَ	يَسْتَفْعَلُ	اَسْتَفْعَلَ
انسحاب	يَنْسَحِبُ	اَنْسَحَبَ		اَنْفَعَلَ	يَنْفَعَلُ	اَنْفَعَلَ
إرسال	يُرْسِلُ	اَرْسَلَ		اِفْعَلَ	يَفْعَلُ	اَفْعَلَ
تعليم	يَعْلَمُ	عَلَّمَ	تَفْعِيلُ	يَفْعَلُ	فَعَّلَ	

تَقَدَّمَ	يَتَقَدَّمُ	تَقَدَّمَ		تَفَعَّلَ	يَتَفَعَّلُ	تَفَعَّلَ
تَعَارَفَ	يَتَعَارَفُ	تَعَارَفَ		تَفَاعَلَ	يَتَفَاعَلُ	تَفَاعَلَ
مَسَاعَدَةَ	يَسَاعَدُ	سَاعَدَ		مَفَاعَلَةً	يُفَاعَلُ	فَاعَلَ

اکنون با این چند مصدر که در هشت گروه یاد شده نیستند و بی قاعده اند، آشنا شوید:

مصدر	مضارع	ماضی		مصدر	مضارع	ماضی
جَلَسَ	يَجْلِسُ	جَلَسَ		صَبَرَ	يَصْبِرُ	صَبَرَ
خَرَجَ	يَخْرُجُ	خَرَجَ		ذَكَرَ	يَذْكُرُ	ذَكَرَ
طَوَّافٌ	يَطْوُفُ	طَافَ		مَعْرِفَةً	يَعْرِفُ	عَرَفَ
نَوْمٌ	يَنَامُ	نَامَ		رَغْبَةً	يَرْغَبُ	رَغِبَ
عِيشٌ	يَعِيشُ	عَاشَ		فَتَحَ	يَفْتَحُ	فَتَحَ

از آنجا که «مفعول مطلق» مصدری از فعل جمله است؛ بنابراین آشنایی با مصدرهای یاد شده لازم است. ↑

اخْتَبِرْ نَفْسَكَ: انْتخِبِ التَّرْجِمَةَ الصَّحِيحَةَ ثُمَّ عَيْنِ الْمَفْعُولِ الْمُطْلَقِ وَ اذْكُرْ نَوْعَهُ.

(۱) ﴿قَاصِرٍ صَبْرًا جَمِيلًا﴾
صبراً: مفعول مطلق نوعی

الف) قطعاً شکیبایی کن ب) به زیبایی صبر کن.

(۲) ﴿اَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾
ذکراً: مفعول مطلق نوعی

الف) خدا را همیشه یاد کنید. ب) خدا را بسیار یاد کنید.

(۳) ﴿كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾
تکلیماً: مفعول مطلق تأکیدی

الف) خدا با موسی قطعاً سخن گفت. ب) خدا با موسی سخنی گفت.

(۴) ﴿... وَ نَزَلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا﴾
تنزیلاً: مفعول مطلق تأکیدی

الف) و مانند ملائک فرود آمدند. ب) و فرشتگان قطعاً فرود آورده شدند.

التَّمَارِينُ

التَّمَرِينُ الْأَوَّلُ: عَيْنُ الْعِبَارَةِ الْفَارَسِيَّةِ الْقَرِيبَةِ مِنَ الْعِبَارَةِ الْعَرَبِيَّةِ فِي الْمَعْنَى.	
۱- لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى يُحِبَّ لِأَخِيهِ مَا يُحِبُّ لِنَفْسِهِ.	
ترجمه : هیچ یک از شما ایمان نمی آورد تا این که برای برادرش دوست بدارد آن چه را برای خودش دوست می دارد	
معادل : هر آن چیز کانت نیاید پسند	تن دوست و دشمن بدان در میند
۲- إِذَا أَنْتَ أَكْرَمْتَ الْكَرِيمَ مَلَكَتَهُ وَ إِنْ أَنْتَ أَكْرَمْتَ اللَّئِيمَ تَمَرَّدَا	
ترجمه : هرگاه انسان بزرگوار را گرامی بداری مالک او می شوی و اگر شخص فرومایه را گرامی بداری نافرمانی می کند.	
معادل : چو با سفله گویی به لطف و خوشی	فزون گرددش کبر و گردن کشی
۳- أَلْعَاقِلُ يَبْنِي بَيْتَهُ عَلَى الصَّخْرِ وَالْجَاهِلُ يَبْنِيهِ عَلَى الرَّمْلِ	
ترجمه عاقل خانه اش را روی صخره می سازد و نادان بر روی شن بنا می کند	
معادل : به جویی که یک روز بگذشت اب	نسازد خردمند ازو جای خواب
۴- ادَّعَى التَّعَلُّبُ شَيْئًا وَ طَلَبَ قِيلَ هَلْ مِنْ شَاهِدٍ قَالَ الدَّنْبُ	
ترجمه : روباه چیزی را ادعا کرد و خواست. گفته شد آیا شاهدی هست ؟ گفت دُم. (دُمم)	
معادل : ز روباهی پرسیدند احوال	ز معروفان گواهِش بود دنبال
۵- مَنْ سَعَى رَعَى وَ مَنْ لَزِمَ الْمَنَامَ رَأَى الْأَحْلَامَ	
ترجمه : هر کس تلاش کند، می چرد (به خواسته اش می رسد) و هر کس بخوابد رویاها می بیند.	
معادل : هرکه رود چرد و هرکه خُسد خواب بیند.	
۶- إِذَا أَرَادَ اللَّهُ هَلَاكَ النَّمْلَةِ أَنْبَتَ لَهَا جَنَاحَيْنِ.	
ترجمه : هرگاه خدا مرگ مورچه را بخواهد ، برایش دو بال می رویاند	
معادل : آن نشنیدی که حکیمی چه گفت؟	مور همان به که نباشد پَرش
۷- مَدَّ رَجْلَكَ عَلَى قَدْرِ كَسَائِكَ.	

ترجمه: پایت را به اندازه جامهات، دراز کن
معادل: پایت را به اندازه ی گلیمت دراز کن.
۸-عند الشدائد يعرف الإخوان.
ترجمه: دوستان به هنگام سختی‌ها شناخته می‌شوند.
معادل: دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی

التمرین الثاني:

أ. عین اسم الفاعل و اسم المبالغة و اسم التفضیل فی الحدیثین التالیین.

ب. اکتب المحل العرابی لما تحته خط.

۱- إن الزرع ينبت في السهل و لا ينبت في الصفا فكذلك الحكمة تعمر في القلب المتواضع و لا تعمر في القلب المتكبر الجبار، لأن الله جعل التواضع آله العقل و جعل التكبر من آله الجهل.

کشت در دشت می روید و بر تخته سنگ نمی روید و همچنین حکمت در دل فروتن ماندگار می شود و در دل خودبزرگ بین ستمگر ماندگار نمی شود؛ زیرا خدا فروتنی را ابزار خرد و خودبزرگ بینی را از ابزار نادانی قرارداده است.

(اسم الفاعل: المتواضع / المتكبر) (اسم المبالغة: الجبار)

(في السهل: مجرور بحرف جر) / (الحكمة: مبتدأ) / (الجبار: صفة) / التواضع (مفعول) / (الجهل: مضاف إليه).

۲- من نصب نفسه للناس إماماً فليبدأ بتعليم نفسه قبل تعليم غيره و ليكن تأديبه بسيرته قبل تأديبه بلسانه و معلم نفسه و مؤدبها أحق بالإجلال من معلم الناس و مؤدبهم.

هرکس خودش را برای مردم پیشوا قرار دهد، باید پیش از آموزش دیگری آموزش خودش را آغاز کند و باید ادب آموزی اش پیش از زبانش با کردارش باشد؛ و آموزگار و ادب آموزنده خویشتن از آموزگار و ادب آموزنده مردمان در گرامی داشت شایسته تر است.

أ: (اسم الفاعل: معلم / مؤدب) (اسم التفضيل: أحق)

ب: (نفس: مفعول) (لنّاس: مجرور بحرف جر) (نفسه: مضاف إليه) (معلم: مبتدأ)

(أحق: خبر) (بالجلال: مجرور بحرف جر) (الناس: مضاف إليه)

التمرین الثالث: عین الجواب الصحیح؛ ثم ترجمه.

۱) مضارع تَدَكَّر (به یاد آورد):	<input checked="" type="checkbox"/>	يَدَكَّر	<input type="checkbox"/>	يَذَكَّر	<input type="checkbox"/>	يَذَكَّر	به یاد می آورد
۲) مصدر عَلَّمَ (یاد داد):	<input type="checkbox"/>	تَعَلَّمَ	<input checked="" type="checkbox"/>	تَعَلَّمَ	<input type="checkbox"/>	عَلَّمَ	یاد دادن
۳) ماضی مُجَالَسَة (همنشینی کردن):	<input type="checkbox"/>	أَجْلَسَ	<input type="checkbox"/>	جَالَسَ	<input checked="" type="checkbox"/>	جَلَسَ	همنشینی کرد
۴) مصدر انْقَطَعَ (بریده شد):	<input type="checkbox"/>	انْقَطَعَ	<input checked="" type="checkbox"/>	انْقَطَعَ	<input type="checkbox"/>	تَقَطَّعَ	بریده شدن
۵) أمر تَقَرَّبَ (نزدیک شد):	<input type="checkbox"/>	قَرَّبَ	<input checked="" type="checkbox"/>	اقْتَرَبَ	<input type="checkbox"/>	تَقَرَّبَ	نزدیک شو
۶) مضارع تَقَاعَدَ (بازنشست شد):	<input type="checkbox"/>	يَتَقَاعَدُ	<input checked="" type="checkbox"/>	يَتَقَاعَدُ	<input type="checkbox"/>	يَفْتَعِدُ	بازنشست می‌شود
۷) أمر تَمَنَّعَ (خود داری می‌کنی):	<input type="checkbox"/>	امْتَنَعَ	<input type="checkbox"/>	امْتَنَعَ	<input checked="" type="checkbox"/>	امْتَنَعَ	خود داری کن

خارج کرد	<input checked="" type="checkbox"/>	اِسْتَخْرَجَ	<input type="checkbox"/>	تَخْرَجَ	<input type="checkbox"/>	أَخْرَجَ	۸) ماضی یَسْتَخْرِجُ (خارج می کند):
گوش فرا داد	<input type="checkbox"/>	اِذْفَعَلَ	<input type="checkbox"/>	اِسْتَفْعَلَ	<input checked="" type="checkbox"/>	اُفْتَعَلَ	۹) وزن اِسْتَمَعَ:
چشم به راه شد	<input type="checkbox"/>	اِسْتَفْعَلَ	<input type="checkbox"/>	اِذْفَعَلَ	<input checked="" type="checkbox"/>	اُفْتَعَلَ	۱۰) وزن اِنْتَظَرَ:

الْتَّمِرِينَ الرَّابِعُ: عَيْنَ كَلِمَةٍ مَنَاسِبَةٍ لِلْفَرَاغِ.							
يَطْوِفُونَ	يَطْبُخُونَ	يَطْرُدُونَ	يَطْرُقُونَ	مَرَاتٍ حَوْلَ بَيْتِ اللَّهِ لِدَاءِ مَنَاسِكِ الْحَجِّ.	۱) الْحَجَّاجُ	می کوبند	به تندی می رانند
طواف می کند	می پزند	می پزند	می کوبند	حاجی‌ها بارها دور خانه خدا برای به جا آوردن مناسک حج (طواف می کنند)	لو لا الشَّرْطِي لَأَشْتَدَّ	الازدحام	الزبده
الزيت	الزلل	الزبده	الازدحام	اگر پلیس نبود (شلوغی) روبه روی ورزشگاه شدت می گرفت. كُنْتُ أَمْشِي، رَأَيْتُ حَادِثًا فِي سَاحَةِ الْمَدِينَةِ.	شلوغی	کره
روغن	لغزش	کره	شلوغی	۳)	عِنْدَ	عند	جانبا
بین	بینما	جانبا	عند	(در حالی که) داشتم راه می رفتم، حادثه ای را در میدان شهر دیدم.	نزد	نزد	به کناری
میان	درحالی که	به کناری	نزد	۴) رَفَعَتِ الْفَائِزَةُ الْأُولَى فِي الْمُبَارَاةِ إِيْرَانِ.	عشِب	عشِب	علم
عباءة	عربة	علم	عشِب	برنده نخست در مسابقه، (پرچم) ایران را برافراشت (بلند کرد)	گیاه	گیاه	پرچم
چادر	واگن/گاری	پرچم	گیاه	۴) الْحَاجُّ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ بِالْكَعْبَةِ الشَّرِيفَةِ.	استعان	استعان	استمع
استلم	استطاع	استمع	استعان	حاجی حجرالاسود در کعبه شریف را (مسح کرد).	کمک خواست	کمک خواست	گوش فرا داد
مسح کرد	توانست	گوش فرا داد	کمک خواست				

الْتَّمِرِينَ الْخَامِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ. (هَلْ تَعْلَمُ أَنْ ... ؟)	
...الْمُغُولُ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَهْجُمُوا عَلَى الصِّينِ هُجُومًا قَاسِيًا عَلَى رَعْمِ بِنَاءِ سُوْر عَظِيمٍ حَوْلَهَا	آیا می دانی که با وجود ساختن دیوار بزرگی دور چین، مغول ها توانستند به آن حمله سختی کنند؟!
آیا می دانی که مغول ها با وجود ساختن دیوار بزرگی دور چین توانستند به آن حمله سختی کنند؟!	آیا می دانی که مغولان توانستند به چین حمله سختی کنند؛ با وجود ساختن دیوار بزرگی دور آن؟!
...تَلَفَّظَ «گ» و «چ» و «ژ» موجود في اللّهجات العربيّة الدّارجة كثيرًا.	آیا می دانی که تلفظ «گ» و «چ» و «ژ» در لهجه های عامیانه عربی بسیار وجود دارد؟!
...الْحَوْتُ يَصَادُ لِاسْتِخْرَاجِ الزَّيْتِ مِنْ كَبِدِهِ لِصِنَاعَةِ مَوَادِّ التَّجْمِيلِ.	آیا می دانی که نهنگ برای در آوردن روغن از جگرش برای ساختن مواد آرایشی صید می شود؟!
آیا می دانی که نهنگ برای استخراج روغن از کبدش برای ساختن مواد آرایشی صید می شود؟!	...الْخَفَّاشُ هُوَ الْحَيَوَانُ اللَّبُونُ الْوَحِيدُ الَّذِي يَقْدُرُ عَلَى الطَّيْرَانِ.
آیا می دانی که خفّاش تنها جاندار پستانداری است که می تواند پرواز کند؟!	آیا می دانی که خفّاش تنها جانور (حیوان) پستانداری است که قادر به پرواز است؟!
... عَدَدَ النَّمْلِ فِي الْعَالَمِ يَفُوقُ عَدَدَ الْبَشَرِ مِلْيُونِ مَرَّةٍ تَقْرِيْبًا.	آیا می دانی که شمار (تعداد) مورچگان در جهان نزدیک به (تقریباً) یک میلیون بار بیشتر از شمار آدمیان است؟!

... طيسفون الواقعة قُربَ بَغدادِ كانتَ عاصمةَ السَّاسانيين.
آیا می دانی که تیسفون، واقع در نزدیکی بغداد پایتخت ساسانیان بود؟!
... دُبُ الباندا عندَ الولادةِ أصغرَ حجماً مِنَ الفأرِ.
آیا می دانی که اندازه خرس پاندا هنگام زاده شدن کوچک تر از موش است؟!
... الزرافةُ بكماءٍ لیسَتْ لها أحبالٌ صوتیةٌ.
آیا می دانی که زرافه لال است و تارهای صوتی ندارد؟!
... ورقةُ الزيتونِ رمزُ السلامِ.
آیا می دانی که برگ زیتون نماد صلح است؟!

التَّمْرينُ السَّادِسُ: تَرجمِ النَّصِّ التَّالِيَّ ثُمَّ عَيِّنِ المَحَلَّ الإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطٌّ.

(متن زیر را ترجمه کن، سپس نقش کلماتی را که زیرش خط کشیده شده مشخص کن.)

المَسمُكُ المَدفونُ	ماهی دفن شده
يوجدُ نوعٌ مِنَ المَسمُكِ في إفريقيَا	در آفریقا گونه ای ماهی هست (وجود دارد)
يسْتَرُ نَفْسَهُ عندَ الجفافِ في غلافٍ مِنَ المَوادِّ المَخاطيَّةِ	که هنگام خشکسالی خودش را در پوششی از مواد مخاطی پنهان می کند
التي تَخْرُجُ مِنْ فَمِهِ،	که از دهانش بیرون می آید.
وَ يَدْفِنُ نَفْسَهُ تَحْتِ الطينِ،	و خودش را زیر گل دفن می کند
ثُمَّ يَنَامُ نوماً عميقاً أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ،	و بیشتر از یک سال به خواب عمیقی فرو می رود
وَ لَا يَحْتَاجُ إلى المَاءِ وَ الطَّعامِ وَ الهَوَاءِ احتياجَ الأحياءِ	و مانند زندگان به آب و غذا و هوا نیاز ندارد
وَ يعيشُ داخلَ حُفْرَةٍ صَغِيرَةٍ في انتظارِ نَزولِ المَطَرِ،	و درون گودال کوچکی در انتظار (چشم به راه) بارش باران زندگی میکند
حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الغِلافِ خروِجاً عَجيباً.	تا اینکه از آن پوشش به طوری عجیب بیرون بیاید.
يَذْهَبُ الصيادونُ الإفريقيونَ إلى مَكَانِ اختفائهِ قَبْلَ نَزولِ المَطَرِ	شکارچیان (ماهیگران) آفریقایی پیش از بارش باران به جای (محل) پنهان شدن او می روند.
وَ يحفرونَ الترابَ الجافَ لَصيدِهِ.	و خاک خشک را برای صید او می کنند (حفر می کنند).

عَيِّنِ المَحَلَّ الإِعْرَابِيَّ لِمَا تَحْتَهُ خَطٌّ.

المَسمُكُ المَدفونُ
يوجدُ نوعٌ مِنَ المَسمُكِ في إفريقيَا يَسْتَرُ (فعل) نَفْسَهُ (مفعول) عندَ الجفافِ في غلافٍ مِنَ المَوادِّ المَخاطيَّةِ التي تَخْرُجُ مِنْ فَمِهِ، وَ يَدْفِنُ نَفْسَهُ تَحْتِ الطينِ، ثُمَّ يَنَامُ (فعل) نوماً (مفعول مطلق نوعی) عميقاً أَكْثَرَ مِنْ سَنَةٍ (مجرور بحرف جر)، وَ لَا يَحْتَاجُ إلى المَاءِ وَ الطَّعامِ وَ الهَوَاءِ احتياجَ (مفعول مطلق نوعی) الأحياءِ وَ يعيشُ داخلَ حُفْرَةٍ صَغِيرَةٍ في انتظارِ نَزولِ المَطَرِ (مضاف إليه)، حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الغِلافِ خروِجاً (مفعول مطلق نوعی) عَجيباً. يَذْهَبُ الصيادونُ (فاعل) الإفريقيونَ إلى مَكَانِ اختفائهِ قَبْلَ نَزولِ المَطَرِ وَ يحفرونَ الترابَ الجافَ (صفة) لَصيدِهِ.

التَّمْرينُ السَّابِعُ: عَيِّنِ المَحَلَّ الإِعْرَابِيَّ لِلْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ.

﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا﴾	بی شک ما آشکارا تورا فتح و پیروزی بخشیدیم
فتحاً: مفعول مطلق نوعی - مبیناً: صفت	
﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنزِيلًا﴾	قطعا ما خود بی تردید قرآن را بر تو فرو فرستادیم

القرآن : مفعول - تنزیلاً : مفعول مطلق تأکیدی	
هیچ فقری همچون نادانی و هیچ میراثی مانند ادب نیست	لَا فَقْرَ كَالْجَهْلِ وَلَا مِيرَاثًا كَالْأَدَبِ
فقر : اسم لای نفس جنس - کالادب: جارومجرور	
هر چیزی جزء دانش با انفاق کم میشود و مسلماً آن زیاد میشود.	يَنْقُصُ كُلُّ شَيْءٍ بِالْإِنْفَاقِ إِلَّا الْعِلْمَ؛ فَإِنَّهُ يَزِيدُ.
کَلْ : فاعل- بالانفاق : جارومجرور- العلم:مستثنی	
خسب در دنیا مثل فقیران زندگی می کند و در آخرت همچون ثروتمندان محاسبه می شود .	يَعِيشُ الْبَخِيلُ فِي الدُّنْيَا عَيْشَ الْفُقَرَاءِ وَيَحَاسِبُ فِي الْآخِرَةِ مَحَاسِبَةَ الْأَغْنِيَاءِ
البخیلُ : فاعل - عیش : مفعول مطلق نوعی - الفقراء : مضاف الیه - محاسبه : مفعول مطلق نوعی - الأغنیاء : مضاف الیه	

الْتَمَرِينَ الثَّامِنُ: عَيْنِ الْمُتَرَادِفِ وَ الْمُتَضَادِّ (= ، ≠)			
رَخَصَ ≠ غَلَا	كِسَاءٌ = لِبَاسٌ	فَرِحَ = مَسْرور	سُهولةٌ ≠ صُعوبةٌ
ارزان شد ≠ گران شد	لباس	شاد	آسانی ≠ سختی
أَعَانَ = نَصَرَ	حَيَاةٌ = عَيْشٌ	نَزُولٌ ≠ صُعودٌ	اختفاءً ≠ ظُهُورٌ
یاری کرد	زندگی	پایین آمدن ≠ بالا رفتن	پنهان شدن آشکار شدن
سَهَرَ ≠ نَامَ	سَلَامٌ = صَلَاحٌ	غِذَاءٌ = طَعَامٌ	اِسْتِطَاعَةٌ = قَدَرٌ
بیدار ماند ≠ خوابید	صلح	خوراک / غذا	توانست
دار = بیت	بِنْيَانٌ = بِنَاءٌ	ضَاقٌ ≠ اِتَّسَعَ	واثقٌ = مُطْمَئِنٌّ
خانه	ساختمان	تنگ شد ≠ فراخ شد	مطمئن